

۹

سرطان ۱۳۹۲  
(جولای ۲۰۱۳)

# همبستگی

نشریه حزب همبستگی افغانستان

## قیام بالاحصار، از حماسه‌های ماندگار تاریخ ما

صفحه ۱



# همبستگی

صاحب امتیاز: حزب همبستگی افغانستان

مدیر مسئول: سید محمود «همرم»

شماره تماس: ۰۰۹۳-۷۷-۳۷۶۱۷۷۷

شماره جواز: ۸۷

## در این شماره:

- ۱..... قیام بالاحصار، از حماسه های ماندگار تاریخ ما
- سومین کنفرانس مشترک احزاب مترقی پاکستان و افغانستان
- ۱۰..... در کابل برگزار شد
- ۱۷..... د افغانستان او پاکستان د مترقی گوندونو دریم گډ کنفرانس پریکړه لیک
- د نورستان په نورگرام ولسوالۍ کې د افغانستان د همبستگی گوند
- ۲۱..... د فعالانو غونډه
- ۲۵..... انقلاب ناتمام مصر علیه استبداد اخوانالشیاطین به پیش میرود
- ۳۳..... بزکشی بر سر لاشه «جمعیت اسلامی افغانستان»
- ۴۴..... یلماز گونای، فلمساز مبارز و تسلیم ناپذیر
- ۵۱..... شغنان درد دیده شهر محروم و مهجور
- ۵۶..... صحنه اعدامی که به حماسه بدل شد
- جمشیدخان «شعله» ملاک مستبد تخار
- ۶۱..... که در کتاب درسی سفیده مالی شده
- ۶۶..... به زندگی پرمشقت و دردآور هموطنان هندو و سیک باید خون گریست
- ۷۲..... «پوهنتون افغان» فابریکه مدرن طالب کشی در قلب کابل
- ۷۸..... شهامت ادوارد اسنودن و بزرگترین رسوایی اطلاعاتی دولت امریکا

# قیام بالا حصار، از حماسه‌های ماندگار تاریخ ما



کودتای غلامان روس در ۷ ثور ۱۳۵۷، آغاز بدبختی‌ها و خونریزی‌های وحشتناک در کشور ما بود. خلقی‌ها و پرچمی‌ها که با حمایت اربابان روسی شان و بدون هیچگونه حمایت توده‌ای به قدرت رسیده بودند، برای ادامه حاکمیت مستبدانه شان به

نوع جدیدی از تروریزم دولتی توسل جستند. آنان دستگاه آدمکشی «اگسا» (که بعد به «کام» و «خاد» تغییر نام داد) را به صورت وسیع و زیر نظر جاسوسان کار کشته کی.جی.بی فعال ساخته به دستگیری، شکنجه و اعدام مخالفان در سرتاسر افغانستان پرداختند. کوچکترین صدای اعتراض را با زندان، گلوله و دار پاسخ دادند.

میهنفروشان تصور داشتند با سرکوب وحشیانه و فاشیستی، مردم را مطیع

و راه را برای پیشبرد اهداف با دارن روسی شان هموار می سازند اما برعکس با موجی از مخالفت و خیزشهای مردمی روبرو شدند.

اولین قیام شهری علیه رژیم وطنفروش خلق و پرچم بتاریخ ۲ سرطان ۱۳۵۸ در چنداوول کابل بود که متأسفانه افشا گردیده و به خون نشست. قرار بود ساعت ۱۰:۳۰ همزمان از چندین نقطه کابل حرکت‌هایی علیه رژیم آغاز گردد ولی چنین نشد و فقط جوانان چنداوول با خلع سلاح ماموریت پولیس و تصرف بام تعمیر چهارده منزله که یکی از انبارهای اسلحه رژیم بود، قیام را آغاز نمودند. قیام‌کنندگان بعثت تنها بودن به سختی شکست خورده و تعدادی در نبرد نابرابر جان دادند. به تعقیب آن هزاران تن از زحمتکشان ملیت هزاره و سایر باشندگان چنداوول توسط رژیم ددمنش دسته دسته دستگیر و تیرباران شدند.



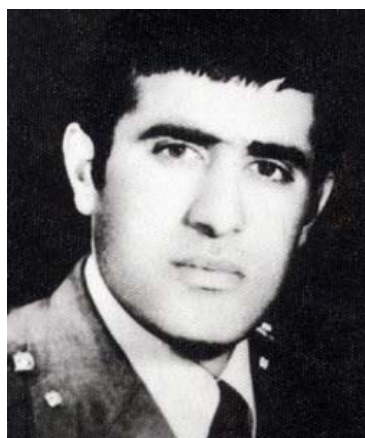
دومین خیزش یک‌ونیم ماه بعد از آن بازهم در شهر کابل براه افتاد. این حرکت که به «قیام بالاحصار» شهرت یافت به تاریخ ۱۴ اسد ۱۳۵۸ توسط «جبهه مبارزین مجاهد افغانستان» سازماندهی گردید. در باره این قیام در کتب و مقالات متعدد معلومات ضد و نقیضی ارائه گردیده است. نوشته حاضر به مناسبت ۳۵مین سالگرد «قیام بالاحصار» و بر اساس اسناد تاریخی و گفتگو با چند تن از شرکت‌کنندگان قیام که وظایفی به عهده داشتند و خوشبختانه هنوز در قید حیات اند تهیه گردیده است.

پلاتفرم «جبهه مبارزین مجاهد افغانستان»

«جبهه مبارزین مجاهد افغانستان» در سرطان ۱۳۵۸ (اگست ۱۹۷۹) با انتشار پلاتفرمی در کابل توسط تشکل‌های

«گروه انقلابی خلق‌های افغانستان»، «حرکت انقلاب اسلامی افغانستان»، «سازمان الجهاد» (شاخه چریکی «سازمان مجاهدین مستضعفین افغانستان»)، «سازمان نجات ملی»، «جمعیت دفاع از اسلام» و تعدادی از شخصیت‌های

مستقل و ملی و نهادهای محلی ای که هنوز بی نام بودند، با هدف مبارزه علیه رژیم پوشالی کابل بنیانگذاری شد. در آغاز شاخه‌ای از ستمی‌ها نیز در جلسات آن حضور داشتند که بعدها بنابر دلایل معینی کنار گذاشته شدند.



گل احمد

قبل از تاسیس «جبهه مبارزین مجاهد افغانستان»، قیام‌کنندگان چنداول نیز سازمان‌های متشکله‌ی این جبهه را به همکاری دعوت نموده بودند اما بعلت پیوستن حزب اسلامی گلبدین به گروه تدارک قیام چنداول و احساس خطر مبتنی بر از پشت خنجر زدن توسط این حزب (چنانچه همین پیش‌بینی بوقوع پیوست) مذاکرات فیمابین بعد از چندین جلسه به نتیجه‌ی مثبت نرسید.

هدف اصلی قیام بالا حصار را سرنگونی حاکمیت باندهای خلق و پرچم تشکیل

می‌داد که برده‌وار از اوامر ماسکو اطاعت می‌نمودند. این حرکت متهورانه بصورت همزمان و سرتاسری در تمام کشور طرح‌ریزی شده بود. ابتدا باید نقاط



جبار نورستانی

حساس نظامی کابل چون بالا حصار، میدان هوایی خواجه رواش، میدان هوایی بگرام، کلوپ عسکری، لوای راکت و غیره اشغال شده و در عین حال حمله سریع بر رادیو کابل صورت بگیرد که با ده تانک زره‌دار محافظت می‌شد. تانک‌ها بعد از تصفیه پرسونل، در کنترل چریک‌های آموزش دیده شهری و تانکیست‌های موظف در می‌آمد. بعد از اشغال رادیو و توقف نشرات آن که در واقع شفر آغاز قیام در کابل بود، تمام مراکز نظامی و غیرنظامی (چون وزارت‌خانه‌های دولتی) از طرف گروه‌های

مردم و تحت رهبری افراد موظف اشغال می‌گردیدند.

بعد از پخش دستور قیام از طریق رادیو، تمامی مراکز نظامی ولایات تصرف

گردیده و متعاقب پیوستن افسران و سربازان به قیام کنندگان، به تسلیح گروه‌های مردم پرداخته می‌شد تا هر نوع مقاومت عوامل رژیم را سرکوب نموده و قدرت را به دست گیرند. سازماندهی ولایات به طور کلی از طریق رادیو صورت می‌گرفت.



محسن

ارگ که در همان روز (یکشنبه) مجلس کابینه را داشت با توپ‌های ابوس مستقر در بالاحصار از زمین و با طیارات میدان هوایی بگرام از هوا زیر آتش گرفته می‌شد. ضمناً میدان هوایی خواجه رواش و قوای چهار زره‌دار در پلچرخی بعنوان مقر اصلی رژیم تحت حملات قوای هوایی قرار می‌گرفتند. جاده‌های اصلی شهر جهت جلوگیری از داخل شدن قوای کمکی به نفع رژیم بسته میشدند. قوای چهار و قوای پانزده زره‌دار در پلچرخی نیروی اصلی حمایت کننده ی خلقی‌ها و پرچمی‌ها به شمار میرفتند که باید جلو ورود شان به شهر گرفته می‌شد.

در کابل هزاران نفر در مساجد و تکایا و مناطقی چون هودخیل، تره‌خیل، ده سبز، بینی حصار، شیوه‌کی، بگرامی، چهاردهی، دشت برچی، افشار، کوته سنگی، چهارآسیاب و مناطقی از لوگر و غیره بسیج شده بودند تا بعد از اشغال مراکز نظامی چون قرغه، ریشخور، حسین کوت و پلچرخی، مسلح شده و با ایجاد سنگر ها به مبارزه مسلحانه بپردازند. قرار بود رژیم با تسلیح مردم سرنگون گردد و با توجه به احتمال شکست و عقب‌نشینی قیام، جاهای مخفی برای ذخیره سلاح نیز در نظر گرفته شده بود.



محمد داوود

پانزده موتر ملی بس بصورت داوطلبانه وظیفه گرفتند تا مردم را از حومه شهر کابل چون پغمان و شمالی به شهر



انتقال دهند.

تعدادی از شرکای قیام وظیفه داشتند تا با بلند کردن شعارهای روی تکه که از قبل ترتیب داده شده بودند و پخش اوراق تبلیغاتی چاپ شده در ماشین گستر، راهپیمایی مردمی را سازماندهی نمایند.



عبدالاحی پیلوت

مسئولان قیام برای شناسایی همدیگر از نام شب («جنبش - پیروز») و نام روز («آزادی - جاوید») استفاده می کردند. علاوه بر مسئول بخش با بستن بازویند و نصب نشان پلاستیکی در روی سینه شناسایی می گردید. قیام باید درست سر ساعت ۱۲:۳۰ روز چهاردهم اسد شروع می شد. به دو دلیل: اول اینکه تانک‌های اطراف رادیو بین ساعت ۱۲ و ۱ بعد از ظهر از پرسونل خالی شده و به سادگی تحت تصرف می آمدند و دوم اینکه در بالا حصار نیز روسها و افسران خلقی و پرچمی در همین ساعت برای صرف طعام به سالن غذا خوری جمع می شدند که تصفیه شان ساده تر عملی می گردید.

اما برنامه قیام طوری که ترتیب داده شده بود اجرا نگردید زیرا ساعت ۱۲ شب ۱۳ اسد، دگروال ابراهیم نماینده «حرکت انقلاب اسلامی» که در دعوت افراد به قیام، بی بند و باری و عدم دقت به خرج داده بود، به اثر خیانت مدیر محمد خان و سید حسن جگرن (این فرد غیر از سید جگرن قومندان مشهور مناطق مرکزی ولایت غزنی است) که وظیفه حساسی در ارگ داشت به اگسا (سازمان استخباراتی خلقی‌ها) معرفی گردید. این فرد همکار قابل اعتماد دگروال ابراهیم بود که یک روز قبل از دستگیری شکررنجی‌هایی بین شان ایجاد شده بود. ابراهیم بعد از دستگیری، شکنجه‌ها را تحمل نتوانسته و قسمت اعظم برنامه قیام را که از آن آگاهی داشت خاینانه افشاء می کند. در نتیجه، دولت که از جزئیات قیام مطلع شده اکثر افراد فعال قطعات نظامی را قبل از عملیات دستگیر و به اعلام احضارات نمبر یک می پردازد.

گل احمد قوماندان و خالد معاون قیام در قطعه بالا حصار بودند. این افراد که مربوط «گروه انقلابی» و نزد دگروال ابراهیم افشا نشده بودند، در دستگیری

های دولت آسیب نمی بینند. طبعاً شخص گل احمد نیز به دلیل اینکه عنصر نفوذی در سازمان جوانان خلق بود نمی توانست مورد سوءظن افراد دولتی قرار گیرد.

جبار نورستانی مسئولیت چهل تن از چریک‌هایی را داشت که مکلف به تصرف تانک‌های اطراف رادیو کابل بودند. دولت چون از قیام و جزئیات آن باخبر شده بود عده‌ای از چریک‌های جبار را بدون آنکه کوچکترین کاری انجام داده بتوانند در صحنه عمل به دام انداخته و خودش را چند روز بعد تر در شاه‌شهید کابل دستگیر نمودند.

رهبری قیام که ساعت ۱۱ قبل از ظهر روز ۱۴ اسد از خیانت و تسلیم شدن دگروال ابراهیم و افشای پلان آگاه شدند، خواستند با اطلاع دادن به بالاحصار، چریک‌های موظف اشغال رادیو و تعدادی از پیشمرگانی که وظیفه اشغال کلپ عسکری و سایر اهداف را داشتند، از قیام جلوگیری نموده آن را به تعویق اندازند، اما دگروال ابراهیم که آدرس و محل قومانده قیام را بلد بود این مجال را به آنان نداده توانست که داکتر فیض احمد، محسن، محمد داوود (استاد اکادمی پولیس) و سایر رهبرانی را که نقش کلیدی در رهبری قیام داشتند، یک به یک به چنگ «آگسا» بسپارد.

نتیجتاً گل احمد و معاونش خالد که از جزئیات ماجرا بی اطلاع مانده بودند طبق وظیفه شان عمل کرده، قیام را با اعدام ۴۹ نفر صاحب منصب روسی و خلقی در طعام خانه‌ی بالاحصار ساعت ۱۲:۳۰ بعد از ظهر آغاز کردند ولی چون نیروی پشتیبان قبلاً خنثی شده بود، از طرف قوای رژیم تحت محاصره قرار گرفتند. ابتدا از تپه مرنجان، بالاحصار را تحت آتش گرفتند و بعد قوای هوایی داخل اقدام شده بمباردمان را آغاز کرد. مقاومت قهرمانانه بالاحصار تا ساعت شش و نیم بعد از ظهر ادامه یافت تا آخرین فرد قیام کننده به هلاکت رسید. تنها یک نفر به نام ملا نقیب الله، مشهور به ملاگل آخوند (بعد ها قومندان جمعیت اسلامی در ولایت قندهار) توانست از بالاحصار فرار کند و در قریه‌ی خود ارغنداب علیه رژیم بجنگد. به این صورت گل احمد و یاران شجاعش فرصت نیافتند تا از بالاحصار بیرون شده و سلاح را بین مردم لوگر، چهارآسیاب، شیوه کی و بگرامی توزیع نمایند.

در کنار شهادت گل احمد و یارانش در بالاحصار، سایر گردانندگان و رهبران قیام چون محمد داوود، محسن، جبار نورستانی، محمد نعیم، عبدالغفور... که توسط «آگسا» دستگیر شده بودند، تحت شکنجه‌های وحشیانه قرار گرفته به



احتمال قوی در پولیگون های پلیجرخی زنده به گور شدند.

به این ترتیب با به خون نشستن قیام بالاحصار، رادمردان مبارز، درخت تناور استقلال و آزادی کشور ما را یکبار دیگر با خون پاک خویش آبیاری کردند. در گزارشی از قیام بالاحصار که در نشریه «سوم عقرب»، ارگان مرکزی سازمان عمومی محصلان افغانی در خارج از کشور (شماره ۱۱، اگست ۱۹۷۹) به نشر رسید آمده است:

«در مقابل رادیو کابل که از مهمترین نقاط عملیاتی جبهه بشمار میرفت و جمعی از چریک‌های توده‌ای تحت رهبری جبهه در آنجا موضع گرفته بودند و محمد داوود و چند تن دیگر از رهبری جبهه هم در آنجا وظیفه داشتند، حادثه خونین و گرانی رخ میدهد. داکتر فیض احمد، محمد محسن و دو تن دیگر که سوار بر تکسی می‌خواهند با مسئولان چریک‌های توده‌ای در مقابل رادیو تماس بگیرند متأسفانه با راهنمایی مستقیم خاین دگروال ابراهیم، تکسی حامل آنان مورد گلوله‌باری عساکر رژیم مستقر در آنجا قرار می‌گیرد.

...

تمام آن رزمندگان که به اتهام وابستگی به جبهه مبارزین مجاهد دستگیر میشوند بلافاصله تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار می‌گیرند.... آنان موهای رزمندگان را آتش می‌زنند و بعد بر فرق شان روغن داغ می‌پاشند، با انبور گوشت تن شانرا می‌کنند، بدن شان را می‌سوزانند، انگشتهای دست و پاهای شانرا می‌شکنند، ناخن‌های شانرا میکشند و... تا آن میهن پرستان را به اعتراف وادارند ولی هیچکدام لب نمی‌گشایند. مقاومت این دلاوران، سادیست‌های روسی و "خلقی" را بیش از پیش دیوانه می‌سازد و شکنجه تشدید میشود. از میان مبارزین اسیر، رزمنده‌ی قهرمان جبهه محمد محسن پس از دو روز شکنجه متواتر بشهادت میرسد و داکتر فیض احمد، محمد داوود، عبدالجبار، عبدالغفور و محمد نعیم نیز به حیوانی‌ترین اشکال شکنجه میشوند.

... در آن شرایط که دشمن خونخوار توانسته با خفه

ساختن قیام و دستگیری عده‌ای از رهبران و مسئولان جبهه ضربه‌ای به نیروهای وطنپرست بزند، داکتر فیض احمد به یاری هم‌زمانش موفق میشود از چنگ دشمن فرار کند و این متقابلاً ضربه‌ای سخت به دولت و طنفروش بشمار میرود. فرار وی دولت ضد‌مردمی و خیانت پیشه را بینهایت سراسیمه می‌سازد. ... تعداد دستگیرشدگان و کسانی که زیر شکنجه به شهادت رسیده‌اند تا هنوز دقیق معلوم نیست ولی آنچه مسلم است اینست که تعداد آنان بالغ بر صد نفر است.»

گروه انقلابی نیز طی اعلامیه‌ای که به تاریخ ۲۳ اسد ۱۳۵۸ انتشار داد از دستگیری تعدادی از کادرهایش و شهادت محسن خبر داد:

«محمد محسن، از بنیادگذاران، عضو مرکزیت "گروه انقلابی خلقهای افغانستان" و از مسئولان مهم "جبهه مبارزین مجاهد افغانستان" دو روز پس از مقاومتی پرشکوه در حالیکه کوهی از اسرار گروه و جبهه را در قلب سرخ خویش نگه‌میدارد، قهرمانانه شربت شهادت نوشید.»

در «اعلامیه حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان» که از طریق رسانه‌های رژیم پوشالی به تاریخ ۱۵ اسد پخش شد با بشرمی این قیام کوچک و به «پاکستانی‌ها و ایرانی‌ها نسبت داده شد:



«ساعت دوازده و نیم ظهر امروز عده از پاکستانی‌ها و ایرانی‌ها که در شهر کابل نفوذ کرده بودند با اجیران نوکرصفت خود یکجا تلاش نمودند تا در شهر کابل بینظمی و آشوب ایجاد نمایند و بیک سلسله فیرهای ضد نیروی امنیتی در بالاحصار کابل پرداختند.»

در این قیام که دولت پوشالی روس را به لرزه انداخت، جمعا ۶۰ صاحب منصب، ۵۰۰ سرباز، ۶ تانک زرهدار و یک هلی کوپتر رژیمن نابود گردید. تعدادی تلفات این قیام را ۲۰۰۰ نفر خوانده اند. بالاخص در واقع آغازگر موجی از قیام‌ها در سایر نقاط کشور علیه چاکران روس گردید. چند ماه بعد از آن، غند کوهی اسمار در دره کنر به رهبری عبدالروف صافی قیام کرد و ضربه سختی به رژیمن وارد نمود. هرچند قیام به خون نشست و انسان‌های والامقامی خون‌های پاک شان را در راه آزادی وطن و مردم فدا نمودند اما رسم شجاعت، از خودگذری و عشق به وطن و آزادی را به نسل‌های بعدی آموختند.

گذشته از نتایج سیاسی این خیزش، به علت ناپختگی «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» که رهبری اصلی را به عهده داشت، کمبودها و اشتباهات فراوانی نیز در آن دیده می‌شد که چند مورد عمده آن قرار ذیل اند:

- ارزیابی دقیق از قوت‌های متحد در «جبهه مبارزین» صورت نگرفته بود.
- رهبری قیام نتوانست محرمیت آن را به صورت درست حفظ نماید.
- مطالعه‌ی نیروی خود، نیروی دشمن، مقایسه این دو و نتیجتا صادر کردن قرار، توام با خوش‌بینی‌های ناسنجیده و غیر واقعی بود. باید محاسبه می‌شد که قیام‌کنندگان با یک فردی چون ظاهر و داوود روبرو نیستند، بلکه با یک حزب نسبتا منسجم و مزدوری مواجه اند که نافش به دولت روس بسته بوده و به هر قیمت جلو سقوط شان را می‌گیرد.
- دگروال ابراهیم با آنکه نیروی خوب و وسیعی در اختیار داشت اما از آن جایی که ضعف بی‌بند و باری و حاذق نبودنش در مسایل نظامی قبلا بر ملا شده بود باید پیش از قیام قرنطین می‌شد.
- قیام‌کنندگان هرچه را محاسبه کرده بودند به جز عواقب شکست را، به همین دلیل بعد از شکست تمام نیروهای باقی‌مانده مدتی منفعل ماندند.
- شاید بهترین تصمیم راه‌اندازی عملیات کوچکی می‌بود برای خلع سلاح قطعات نظامی در نقاط مختلف افغانستان و مصادره اسلحه و توزیع آن بین مردم روستاها برای پیشبرد جنگ طولانی مدت.

# سومین کنفرانس مشترک احزاب مترقی پاکستان و افغانستان در کابل برگزار شد



به تاریخ ۲۳ و ۲۴ جون ۲۰۱۳ سومین کنفرانس مشترک احزاب مترقی پاکستان و افغانستان با تلاش های «حزب مردمی کارگران پاکستان» و «حزب همبستگی افغانستان» و با کمک «حزب چپ سویدن» تحت

عنوان «بنیادگرایی و تروریسم تهدید عمده در راه پیشرفت زنان» در کابل برگزار شد. درین کنفرانس بین المللی که به میزبانی حزب همبستگی راه اندازی شده بود ۴۵ تن از نمایندگان احزاب، سازمان ها، نهادهای اجتماعی، فعالان حقوق زن و نیز شخصیت های عدالتخواه دو کشور اشتراک ورزیده بودند.

اشتراک کنندگان روی موانع عمده در برابر رشد زنان در عرصه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بحث و بخصوص در مورد ددمنشی های بنیادگرایان اسلامی علیه زنان با حمایت همدستان امپریالیست شان، تبادل نظر نمودند. درین جریان راه حلها و برنامه های مشترکی که زمینه ساز نقش بارز زنان در سطوح مختلف و مخصوصا رده های رهبری و تصمیم گیری احزاب مترقی و پیشرو باشد، پیشنهاداتی ارائه گردید.

در نخستین روز کنفرانس سمن بصیر به نمایندگی از «حزب همبستگی افغانستان» از تشریف آوری مهمانان سپاسگزاری نموده گفت:

«دو کنفرانس قبلی میان همین احزاب در لاهور پاکستان منعقد گردید که در همکاری مشترک و تفاهم سیاست ها مفید بود. هدف از این نوع نشست ها گذشته از شناخت متقابل، تبادل تجارب و رسیدن به موضوعگیری های مشترک در مسایل مهم منطقه و جهان، دریافت زمینه های همکاری عملی میان این احزاب و شیوه مقابله با هر نوع تجاوز و زورگویی، تروریسم و بنیادگرایی، پامالی و نقض حقوق زنان و حقوق بشر و سایر مصایب می باشد تا بتوانیم همچون یک سپر واحد از حقوق ستمکشان دفاع نماییم.»

سپس ان مارگریت نماینده «حزب چپ سویدن» سومین کنفرانس بین المللی نیروهای مترقی پاکستان و افغانستان را در شرایط ناامن کابل تبریک گفت و آرزوی موفقیت نموده، بیشتر همکاری و مبارزه مشترک زنان افغانستان و پاکستان را لازمی دانست تا بعنوان نیروی قوی در راه مبارزه برای برابری و حقوق زنان منطقه عرض اندام نمایند. وی اضافه نمود:

«تفاوت کلی میان مبارزه زنان اروپایی و زنان شرقی وجود دارد. به طور مثال دریافت مزد ناچیز نسبت به مردان، استفاده جویی از آنان بمثابه کالا و ابزار جنسی، نگریستن بعنوان جنس دوم در جامعه، نداشتن سهم فعال در رهبری کشور، آزار و اذیت روحی و کشتن شخصیت زن از جمله مسایلی اند که تا هنوز زنان ما با آن دست و پنجه نرم می کنند ولی بازهم می دانم که شرایط



ان مارگریت نماینده  
«حزب چپ سویدن»



ملالی جویا

زنان افغان و پاکستان به مراتب اسفبارتر و دشوارتر است. موضوعات مهمی در آجندای کنفرانس دو روزه گنجاینده شده تا بتوانیم همه جانبه بحث نموده و راه های عملی ای برای بیرون رفتن از وضعیت فاجعه بار زنان بیابیم.»

در ادامه خانم ملالی جویا شیر زن دلیر ضد بنیادگرا و اشغالگران نظرات صریحش را در مورد وضعیت اسفبار زنان، جنایات احزاب بنیادگرا و جاهل در افغانستان و پاکستان ابراز نموده گفت:

«در واقع امریکا هنوز هم در افغانستان و در مجموع منطقه برای رسیدن به اهداف استراتژیک، اقتصادی و نظامیش بر بنیادگرایی اسلامی شدیدا تکیه دارد. در لیبی و سوریه هم دیدیم که امریکا خونخوارترین گروه های شبکه القاعده را تسلیح و مورد حمایت

قرار داد؛ به طالبان وحشی در قطر تحت نام "امارت اسلامی افغانستان" دفتر می سازد و با رژیم ددمنش آخندی ایران که



سی سال است ویروس بنیادگرایی ولایت فقیه را در منطقه شیوع می‌دهد در پس پرده ساخت و پاخت دارد. بنیادگرایی اسلامی هنوز هم پایگاه مطمئن و وسیله تجاوز امریکا در منطقه می‌باشد ولو در ظاهر با آن درگیر است.

بنا، به نظر من نه تنها در برابر زنان، بلکه در مجموع در برابر بهرروزی مردم افغانستان، پاکستان، ایران و دیگر کشورهای اسلامی، طاعونی بنام بنیادگرایی و فاشیزم مذهبی خطری جدی و مانع عمده بر سر راه پیشرفت جنبش های مردمی، متمدنی و ستم‌ستیزانه می‌باشند. مخصوصا در افغانستان و پاکستان، امریکا و غرب با همدستی مستقیم سازمان استخبارات نظامی پاکستان (آی.اس.آی) چندین دهه است که به ترویج جهالت و خشونت و تقویت نیروهای ماورای ارتجاعی مشغول اند.»

حفیظ راسخ از «حزب همبستگی افغانستان» در رابطه به تاریخچه بنیادگرایی و تروریسم، روابط و تقویتش توسط امریکا و غرب از طریق فوج و استخبارات پاکستان، استفاده از آن بعنوان سلاحی علیه توده‌ها و بخصوص زنان از یک سو و از جهت دیگر خطر و بهانه جلوه دادن این مرض مهلک برای حضور دراز مدت و ایجاد پایگاههای دایمی در افغانستان، سخنرانی ای ایراد نمود.

نیاز خان نماینده «حزب مردمی کارگران پاکستان» گفت:



نیاز خان نماینده

«حزب مردمی کارگران پاکستان»

«مشکلات عمده فراوانی در راه رهایی زنان پاکستان و افغانستان وجود دارند ولی بزرگترین تهدید بنیادگرایی و تروریسم می‌باشد. امریکا در تبنانی با اسلام‌گرایان جهت گسترش افکار قرون وسطایی تلاش داشته و به تقویت مدارس دینی می‌پردازد. حملات انتحاری در پاکستان

و ناامنی ها در کراچی نگرانی اصلی مردم بوده و زمینه فعالیت زنان را تنگ تر ساخته است. از ۲۴ سال بدینسو قدرت سیاسی و تصمیم گیری ها مطلقا بدست اردوی پاکستان بوده و در واقع دموکراسی وجود نداشته و در انتخابات نیز نقش امریکا و انگلستان و آی.اس.آی تعیین کننده می باشد.»

«بعد از ۱۲ سال تجاوز امریکا با شعار کاذب دفاع از حقوق زنان وضعیت زنان افغان هنوز تاریک و سرنوشت شان بدست دیگران است. رسمیت بخشیدن به طالبان زن ستیز خیانت دیگری به ما می باشد. بخش اعظم زنان دولتی و پارلمانی نماینده مردم نبوده بکله خود ضد زن و جاهل اند و عده ای هم از گفتن حقایق بشدت هراس داشته و حتی در ساخت و پاخت ها سهیم اند.»

داکتر تیمور رحمان و مهوش وقار از گروه موسیقی مردمی و پرآوازه پاکستان به نام «لال» نیز در مورد حمایت امریکا از بنیادگرایی در پاکستان و افغانستان



داکتر تیمور رحمان و مهوش وقار از گروه موسیقی مردمی و پرآوازه پاکستان به نام «لال»

روشنی انداخته به رد نظرات جمیل عمر پرداختند که معتقد بود امریکا دشمن زنان نه بلکه بعد از ۱۱ سپتامبر علیه بنیادگرایی مبارزه کرده است. داکتر تیمور مثالهایی از کشور خودش، سوریه، عراق، لیبی و غیره را با دلایل مستدل ارائه نمود که چطور دولتهای فاسد و مرتجع با پشتگرایی و حمایت امریکا به حیات شان ادامه می دهند.

انجنیر خالق نعمت نیز

بنیادگرایی و تروریسم را به آلودگی محیط زیست تشبیه نموده، جهانی شدن سرمایه و رشد بنیادگرایی را در همسویی با سیاست ها و منافع امریکا، خطر

جدی برای حقوق زنان خوانده گفت بیماری جهالت و زن ستیزی مرز شناخته دامنگیر تمامی کشور های فقیر آسیا تا امریکا می باشد.

ویدا احمد فعال حقوق زن از افغانستان و احسان اله خان از پاکستان در باره قربانیان جنگ و مستندسازی جنایات جنگی و تاریخچه ستم و زندگی برده وار زنان را با نمایش سلایدهایی تشریح کرده افزودند که امریکا در کشورهای فقیر زنان را پروژه ساخته است. در کشورهای مختلف و از قرن ها تا امروز زن بعنوان غلام و کنیز بخصوص در جوامع مردسالار مورد استفاده قدرتمندان قرار دارند. جمیل عمر و فاروق سلهریا فعالان «حزب مردمی کارگران پاکستان»، انجنیر نوریه حق نگر عضو «حزب آزادیخواهان مردم افغانستان»، پروفیسور



بلقیس روشن  
سناتور ولایت فراه

سیدجلال استاد طب نگرهار، مسعود حسن زاده از «گروه مورچه ها» و انجنیر بصیر نماینده «شورای قوم پشه ای» در رابطه با ایجاد اوضاع اختناق و ترور و ترس علیه فعالان و نیروهای سیاسی توسط بنیادگرایان و همچنان نقش خائنانه آن در طول چهاردهه در افغانستان و پاکستان بحث کردند.

در روز دوم، اشتراک کنندگان طی ورکشاپ های جداگانه، راه حل ها و پیشنهادات شان را جهت وحدت اصولی و عملی

و همسویی و همبستگی نیروهای مترقی نه تنها پاکستان و افغانستان بلکه تمامی آزادیخواهان منطقه ارائه داده همه به این نتیجه رسیدند که گرچه زنان در طول تاریخ برده وار نگهداشته شده اند اما طی چند دهه گذشته با تقویه بنیادگرایی و تروریزم توسط قدرت های غربی، میزان توحش و قید و بندها در برابر زنان بصورت دردناکی افزایش یافته است. مردسالاری و جهالت در افغانستان و پاکستان، وجود اشغالگران غربی، طالبان قرون وسطایی، ائتلاف

شمال جنایتکار و رژیم‌های مزدور و آغشته به ویروس بنیادگرایی در دو کشور، همه و همه دژ محکمی در برابر رهایی زنان و برقراری عدالت اجتماعی بشمار می‌روند. تمامی اشتراک‌کنندگان روی ادامه چنین گردهمایی‌ها و اکسیون‌ها، پخش نشرات، راه اندازی وب سایت مشترک و ... نیروهای ملی و دموکرات جهت افشای جنایات جاری و همچنان ارتقای آگاهی و بسیج زنان و مردان، در آینده توافق نمودند.

نمایندگان و سخنگویان کنفرانس با پافشاری روی این اصل که مبارزه بر ضد بنیادگرایی مذهبی و ارتجاع بدون مبارزه علیه امپریالیزم بی‌معنی و ناقص است، قطعنامه مشترک شان را صادر نمودند.

روز سوم به برنامه فرهنگی اختصاص یافته بود که با کنسرت مشترک



گروه‌های پیشرو موسیقی «لال» از پاکستان و «مورچه‌ها» از افغانستان برگزار شد و شرکت‌کنندگان از آهنگ‌های انتقادی و دلنشین داکتر تیمور رحمان، مهوش وقار و مسعود حسن زاده گردانندگان دوگروه پربصابت لذت بردند. برنامه مشترک هنرمندان عدالتخواه افغانستان و پاکستان در یک شامگاه خاطره‌انگیز این ایده را در انسان تقویت می‌نمود که اگر عناصر و نیروهای مترقی و آزادیخواه دو کشور علیه ارتجاع و دولتهای فاسد و ضد‌مردمی شان متحد شوند، بدون شک می‌توانند نقش مهمی در دگرگونی اوضاع منطقه و رها کردن آن از چنگال عفریت جهالت بنیادگرایی و استعمار ادا نمایند.

# د افغانستان او پاکستان د مترقي ګوندونو دريم ګډ کنفرانس پريکړه ليک



د افغانستان او پاکستان  
مترقي ګوندونو دريم ګډ  
کنفرانس «د پاکستان د  
کارګرانو ولسي ګوند» او «د  
افغانستان د همبستګۍ  
ګوند» ګډو هڅو په واسطه د  
«سويډن چپ ګوند» په مرسته  
د «بنسټپالي او تروريزم د بنځو

د پرمختګ په لاره کې عمده ګواښ» تر نامه لاندې د جون په ۲۳ او  
۲۴ نيتو، کال ۲۰۱۳، کابل کې په لاره واچول شو. پدې نړيوال کنفرانس  
کې چې د همبستګۍ ګوند په کوربه توب په لاره اچول شوی و، د  
هغه ګوندونو، سازمانونو، ټولنيز نهادونو نمايندګانو او ملي او دموکرات  
افرادو پکې ګډون کړی و چې د بنځو حقوقو په برخه کې په سيمه کې

فعال دي.

پدې کنفرانس کې د گډون کونکو ترمنځ په عمل کې د گډې مبارزې په اړه پریکړه وشوه. گډون کونکي پدې اند دي چې د بنځې د حقوقو روان ناورین څخه د وتلو لارې لپاره، د کنفرانسونو ادامې، د ملي او دموکرات ځواکونو گډو غونډو، عملي همغږي، د بنسټپالۍ او تروریزم پروړاندې د گډو نشراتو خپرولو او خلکو ته د پوهاوي ورکولو او د بنسټپالو، فیوډالانو او جنگسالارانو د جنایاتو رسوا کولو په تکل گډې ویب پاڼې په اړه راتلونکي کې هڅې وشي.

گډون کوونکو د سیمې د بنځو په سیاسي، اقتصادي، فرهنګي او ټولنیزو برخو کې د پرمختګ د بنسټیزو خنډونو په اړه خبرې وکړې او په ځانګړې توګه هغه خنډونه چې اسلامي بنسټپالۍ د غرب امپریالیستانو سره یوځای د بنځو پروړاندې رامنځته کړي، په اړه یې نظرونه سره شریک کړل. په دې لړ کې د حل لارو او گډو برنامو په اړه چې په ټولو برخو کې د بنځو د رول زمینه جوړونکي او رهبري کوونکي دي او په ځانګړې توګه د مترقي ګوندونو په لیکو کې تصمیم نیونې وکړي، وړاندیزونه وشول.

بنځو د تاریخ په اوږدو کې د وینځو په څیر ژوند درلود مګر د تیرو څو لسیزو په موده کې د لویدیز ځواکونو په واسطه د بنسټپالۍ او تروریزم په ودې سره، د سیمې هیوادونو کې د هغوی پروړاندې د بربریت، قید او بندونو کچه په دردونکي ډول ډیره شوې. په افغانستان او پاکستان کې جاهل او د بنځو ضد ځواکونه، د امریکا نیواکګر دولت، طالبان، شمالي ټلواله او په دواړو هیوادونو کې د بنسټپالۍ په ویروس روږدي او ترلې دولتونه ټول د بنځو پروړاندې ګواښ ګڼل کیږي.

د کنفرانس گډون کونکي پدې نظر دي چې په سیمه کې اسلامي بنسټپالې د امپریالیزم ټولنیزه اډه ده او اوس هم امریکا، انګلستان او نور لویدیز قدرتونه په ټول ځواک سره د هغې ملاتړ کوي او ورڅخه د خپلو ستراتیژیک او سیمه ایز اهدافو پرمخ وړلو لپاره ترې ګټه اخلي. ځکه نو د امپریالیزم پروړاندې مبارزې پرته به د بنسټپالۍ او ارتجاع پروړاندې مبارزه بې مانا او ناقصه وي.



هغوی پرلاندې ګډو ټکو پریکړې ته ورسیدل:

● امریکا او لویدیز د افغانستان او پاکستان د ښځو زیارکښې څخه ناوړه ګټه پورته کوي، د دې لپاره چې په افغانستان کې خپل نظامي شتون ته دوام ورکړي ترې ګټه پورته کوي په داسې حال کې چې پخپله دوی د ښځو پروړاندې جنایتو مسببین دي.

● د ښځو ضد سپرو پروړاندې مبارزې ترڅنګ، د ښځو ضد ښځو پروړاندې مبارزه هم باید هیڅ نکره. د کرزي لاسپوڅي دولت کې ځای ورکړل شوي ډیری ښځې د ښځو ریښتوني نمایندګانې نه بلکه د نیواکګرو، جنګسالارانو او د ښځې د حقوقو ترټولو بد ناقضینو نمایندګي کوي.

● د کرزي دولت او مزدوره رسنۍ قصدا هڅې کوي چې د افغانستان او پاکستان خلک سره د یو بل پر ضد کړي، پداسې حال کې چې باید د هیوادونو دولتونو او خلکو ترمنځ توپیر وکړو، د پاکستان دولت او استخبارات دي چې د افغانستان په چارو کې لاسوهنې سره جنګ تود ساتي، پدې اړه د پاکستان عام خلک هیڅ قصور نلري او د دواړو هیوادونو ملي او دموکرات ګوندونه دنده لري چې دا پوهاوی خلکو ته ورسوي او هغوی د خپلو مستبد او مرتجع دولتونو پروړاندې همغږی او یووالي ته وهڅوي.

● هغه سیاسي ځواکونه چې ونشي کولی د ښځو ترمنځ پراخه کار وکړي، هغوی د خپلو تشکیلاتو لیکو او پریکړه کونکي ردو ته پورته کړي، حق نلري چې پر ځان د مترقي او دموکرات نوم کیږدي. د ښځو ترمنځ پراخه کار او د هغوی غوښتنو ته پام باید د هر آزادۍ غوښتونکي تشکیلاتو د جدیت او مخکښ توب مهم معیار وي. د دواړو هیوادونو ملي ګوندونو او نورو نهادونو ترمنځ یووالی او ګډه او عملي همکاري کولی شي موثر ته د بنسټپالۍ او تروریزم افکارو د پراخیدو څخه مخنیوي کې خدمت وکړي.

● د خلکو د افکارو تبلیغ او ترویج او د بنسټپالو او تروریزم د جنایاتو په ډاګه کولو لپاره د یوې ویب پاڼې په لاره اچول او د افغانستان او پاکستان د مترقي ګوندونو ګډې کمیتې رامنځته کول به د دواړو



هيوادونو مترقي ځواکونو په تقويت کې لوی رول ولوبوي.

- په ټولو ټولنيزو چارو په ځانګړې ډول سياسي او اقتصادي چارو کې د بنځو رول خورا مهم دی او د پوهاوي ورکولو، زده کړې او د بنځه رټنې افکارو پروړاندې مبارزې کار بايد له کورنۍ پيل او ټولنې ته وغزوو.
- بنځې، چې د بنسټپالۍ ترټولو ډير جنايت او ستم زغمي، د بنسټپالۍ جهالت پروړاندې مبارزې کې مهم ځواک دی. په پوهې ورکولو او د بنځو تشکيل کولو سره کولی شو د بنسټپالۍ ځواک ضعيف کړو نو پدې لاره کې بايد له سره هڅه وکړو ترڅو د افغانستان او پاکستان دموکراتيک ځواکونو نړيوال روابط خوندي او تقويت کړو.

د ۲۰۱۳ کال د جون ۲۳ مه او ۲۴ مه نيټه  
(د ۱۳۹۲ کال د چنگاښ ۲ مه او ۳ مه نيټه)

کابل - افغانستان



# د نورستان په نورګرام ولسوالۍ کې د افغانستان د همبستګۍ ګوند د فعالانو غونډه



د ۱۳۹۲ کال د چنګاښ په ۱۱مه د نورګرام ولسوالۍ فعالانو او د افغانستان د همبستګۍ ګوند د مرکزي دفتر د استازو په ګډون د یادې ولسوالۍ په مشقه کلي کې غونډه په لار واچول شوه.

د غونډې په پیل کې د نورستان ولایتي مسئول د غونډې موخه چې

په سیمه کې د همبستگی ګوند د ولسوالۍ د کمیټې ټاکل وو، ګډون والو ته روښانه کړه او ویي ویل چې یو سیاسي ګوند د خپلو کارونو پرمخ وړلو لپاره په منظم ډول اړتیا لري چې په ولایتونو او هم ولسوالیو کې کمیټې په ټاکنیز ډول رامنځته کړي، خو دموکراتیک اصل وساتل شي.

وروسته له دې د ګوند استازی د کمیټو د جوړولو پر ارزښت، د ګوند سیاستونو، ملي او نړیواله کچه باندې د ګوند د فعالیت په اړه وغږید او ټینګار یې وکړ چې یو سیاسي ګوند هغه مهال کولی شي خپلو موخو ته ورسیري چې ترڅنګ د خلکو پلوي او ملاتړ ولري او دا هغه وخت امکان لري چې دواړه اړخونه په رښتینولۍ سره یو بل ته لاس ورکړي.

نن ورځ چې د ملي او د خلکو ګوندونو پروړاندې ستونزې شتون لري، په ګوندونو باندې د خلکو هماغه بې باوري ده، چې تیرو څه باندې دریو لسیزو کې رامنځته شوې، په دغه مهال کې چې هر ګوند او تنظیم د خلکو په نوم رامنځته شو د ملي او خلکو ګټو مخالف یې عمل ترسره کړ او په دغه لړ کې یې خپله چوپړتیا څرګنده کړه.

نوموړي د پورتنۍ مسئلې پر بنسټ زیاته کړه، یوازې د ګوند غړي دي چې په هوښیاری سره د ګوند ټولې کړنې وڅاري خو ځاین ګوندونه د خپلو ناوړو موخو د ترلاسه کولو لپاره خلک د قوم، ژبې او مذهب په نوم ونه تیرباسي، خو ملي او د خلکو د ګټو د ساتنې رښتینې ګوندونو ته د پرمختیا زمینه چمتو شي.

دغه راز نوموړي ټینګار وکړ، چې د ګوند غړي باید د خپلو مالي مرستو په مټ د ګوند مالي بنسټ پیاوړی کړي او له ګوند څخه هېڅ ډول مالي هیله ونه لري «هغه ګوندونه چې غړي د پیسو په زور پیږي، نه شي کیدای چې غړي یې حساب کوونکي اوسي، څه باندې دیرشتو کالو څخه راپاتې تجربې دا روښانه کړل.»

د غونډې په دوهمه برخه کې ګډونوالو د ګوند د کارونو پرمخ وړلو، د حق العضویت او اعانه عاید د راټولو په اړه خبرې او نظریات ورکړل.

محمد گل د نورو په استازیتوب وویل:

«موږ په خراب وضعیت کې شتون لرو، د ښوونځیو وضعیت

مو خراب دی، روغتونونه مو ډاکتران نه لري، قومي ستونزې او دښمنی لرو، لیکن دولت بې پروا دی او د یادو ستونزو په اړه د خلکو سره هیڅ ډول مرسته نه کوی او د څو کلونو په لړ کې زموږ ورځ تر بلې زیاتیری.»

د غونډې یو بل گډونوال وویل:

«موږ بې وزله خلک یو او د ژوند له ټولو سهولتونو څخه بې برخې یو او هغه څوک چې په واک کې دي، یوازې د خپلو جیبونو د ډکولو په فکر کې دي او بې وزله خلک ورته هیڅ انسانان نه ښکاري.»

یو بل ځوان چې د گوند غړیتوب لري وویل، کله چې گوند ته لاس ورکوی، باید په سر او مال سره له خپل گوند څخه پلوي وکړی او که چیرې څوک مادي گټو لپاره له گوند سره یوځای کیږي، باید پوهه شي چې دغه گوند خلکو ته څه نه ورکوي او دغه موږ یو چې له گوند څخه ملاتړ او مادي مرسته ورسره وکړو.

د غونډې په بله برخه کې د ذکر شویو مسایلو په اړه هم د ولایت مسئول او هم د گوند استازي په بشپړ ډول روښنایي واچوله. د دولت ماهیت، په دولت کې د جنایتکارانو شتون او لویدیځو هیوادونو ته د دوی چوپړتیا یې برېښه کړه او دغه راز یې زیاته کړه چې د وضعیت بدلون ستاسو په لاس کې دی، تاسې په هیڅ ډول کمزوري او بې وزله نه یاست او نه وئ، که چیرې تاسې سره راټول او یووالی ولری او قومي، ژبنیز او مذهبي اختلافات چې یو شمیر جنایتکارانو لخوا ورته لمن وهل کیږي، له منځه یوسی، نو هیڅوک به دا ځواک ونه لري، چې ستاسو په برخلیک باندې لوږې وکړي او تاسې کولای شئ په خپله په خپل برخلیک باندې واکمن اوسی، لیکن په دې شرط چې زو او زور ته تسلیم نه شئ او د هرې بې عدالتۍ پروړاندې مبارزه وکړئ او په یاد مو وي چې په دغه مبارزه کې تاسې یوازې نه یاست، گوند د خپل ټول ځواک سره ستاسو ترڅنګ ولاړ دی.

د غونډې په پای کې د ګډونوالو لخوا د آزادو او دموکراتیکو ټاکنو په لړ کې یو تن د ولسوالۍ د مسئل او خلور نور د کمیټې د غړو په توګه وټاکل شول او وویل شول چې د ګوند د ستونزو په اړه لومړی باید ولایتي مسئل سره خبرې وشي، که چیرې امکان یې نه و او یا دا چې کارونه په وخت سره نه ترسره کیدل، نیغ په نیغه له مرکزي دفتر سره په اړیکه کې شئ، خو په ټاکلي وخت سره ستونزو ته د پای ټکی کینودل شي.



اگر به اینترنت دسترسی دارید، مقالات ما را در سایت ذیل بخوانید:

[www.hambastagi.org](http://www.hambastagi.org)

و یا در صفحه فیسبوک ما:

[Facebook.com/Afghanistan.Solidarity.Party](https://Facebook.com/Afghanistan.Solidarity.Party)

# انقلاب ناتمام مصر علیه استبداد اخوان الشیاطین به پیش می‌رود



خیزش مردمی مصر  
که در فیبروری ۲۰۱۱ به  
دیکتاتوری ۳۰ ساله حسنی  
مبارک پایان بخشید، با به  
زیر کشیدن دیکتاتوری  
اخوان المسلمین وارد  
مرحله جدیدی گردید.  
زحمتکشانی که با شعار  
نان و آزادی برخاسته رژیم  
مستبد و نوکر امریکا را

سرنگون کرده بودند، به زودی دریافتند که در دام گزنده استبداد بنیادگرایی  
گیر افتاده و ثمرات تلاش‌های شان به هدر رفته است.  
در انتخابات مصر هرچند بنیادگرایان «حزب آزادی و عدالت» توانستند با



یک اکثریت شکننده به قدرت دست یابند، اما این پیروزی در واقع به بیراهه کشانیده شدن مبارزات مردم بود که در نتیجه سازش‌های پس پرده -توافق اخوان المسلمین با امریکا و حمایت شیوخ عرب (بخصوص قطر) و تبلیغات وسیع- بدست آمد. همچنان نیروهای طرفدار دموکراسی و عدالت طی سی سال حاکمیت نظامیان آنچنان سرکوب شده بودند که در فرصت کوتاه امکان سازماندهی و کسب قدرت را نداشتند در حالی که اخوان المسلمین با در دست داشتن امکانات وسیع مالی، سیاسی و تبلیغاتی طی دهه‌های گذشته، شانس بالایی

برای غصب دستاوردهای این قیام‌ها را داشت و بالاخره با سوءاستفاده از اعتقادات مذهبی و ناآگاهی توده‌ها رای نسبتا بالایی را در مناطق روستایی بدست آورد.

جنبش اخوان المسلمین که در سال ۱۹۲۸ میلادی توسط «حسن البنا» و با نقشه استخبارات انگلیس علیه جریانات ملی و استقلال طلب در مصر تأسیس شد همواره وعده‌های چرب و گرم می‌داد و مصری‌ها هیچگاهی عملا مثل افغانها حاکمیت و توحش آنان را تجربه نکرده بودند.

وقتی خامنه‌ای طی خطبه‌ای شورش مردم مصر علیه مبارک را «تداوم انقلاب اسلامی ایران» نامیده بود، اخوان المسلمین



شعار مردم مصر در جریان دیدار هیلری کلنتن با مرسى:

«این فاحشه را از مصر بیرون پرتاب کنید»  
 «از جانب مصری‌ها به مردم امریکا و رئیس جمهور اوباما: روابط ما به خاطر ان پیترسن {نماینده خاص اوباما در مصر} فاحشه خطرناک است چون او از قاتلان و تروریزم اخوان المسلمین حمایت می‌کند. این فاحشه را همین حالا از مصر بیرون برانید. آقای رئیس جمهور اوباما، همین حالا»

طی اطلاعیه‌ای به تاریخ ۴ فیبروری ۲۰۱۱ عکس‌العمل نشان داده اعلام کرد که قیام مردم مصر شامل همه اقشار این کشور نظیر مسلمانان، مسیحیان و تمامی نگرش‌های سیاسی موجود در مصر است و یک انقلاب اسلامی نیست و تاکید کرد که این گروه نه به دنبال کسب قدرت است و نه برنامه‌ای برای این کار دارد، بلکه تنها خواستار اصلاحات در مصر است.



اما به مجرد تکیه زدن بر قدرت، مرسی عملاً اولین تلاشش را برای تحکیم حکومت دینی با تغییر قانون اساسی آغاز نمود که درین جریان ۲۲ تن از اعضای مجلس در اعتراض بر نفوذ اخوانی‌ها و دیگر متعصبین مذهبی که می‌کوشیدند قانونی یکجانبه و قرون‌وسطایی را تحمیل نمایند استعفا دادند. بدینصورت تندروان

شعار تظاهرکنندگان در مصر: «امریکا بیدار شو، اوباما از یک رژیم فاشیست در مصر پشتیبانی می‌کند.»

اخوانی و سلفی زمینه یافتند قانونی را تنظیم نمایند مبنی بر شریعت اسلامی که در آن از قوانین بین‌المللی و حقوق بشر ذکر بعمل نیامده و آزادی‌های مدنی، حقوق اقلیت‌های مذهبی، زنان و اتحادیه‌های صنفی زیر نام اسلام محدود گردیده است. این قانون جدید که طی یک همه‌پرسی طراحی شده‌ای، با شرکت فقط ۳۰ فیصد واجدان رای‌دهی تصویب شد، در حقیقت راه را برای طالبانیزه کردن جامعه مصر هموار نمود.

مرسی فقط شش ماه بعد از رسیدن به ریاست جمهوری، جهت فرمانروایی عام و تام‌منحیث دیکتاتور بنیادگرا طی فرمانی شورای عالی قضایی مصر را که بالاترین مرجع حقوقی بود تابع تصمیمات خود اعلام نموده و بدینصورت اصل تفکیک قوا را که یکی از مشخصات هر نظام دموکراتیک است نقض نمود. او با انحصارطلبی‌ای که خاصه بنیادگرایان است، تمامی گروه‌های دیگر سیاسی را از دایره قدرت به دور پرتاب کرده فقط بر اخوانی‌های خودش تکیه کرد.

پیروزی اخوان المسلمین در اثر توطئه پس پرده امریکا عملی گردید. امریکا که با سقوط حسنی مبارک دست به کار شده بود تا با منحرف ساختن جنبش مردمی، دولت مزدور دیگری را در مصر جابجا کند نیروی بهتری از اخوانی المسلمین نمی توانست بیابد. چون این جریان با ماهیت ارتجاعی و مزدورمنشانه با وجود شعارهای ضدغربی در اکثر کشورهای جهان و بخصوص افغانستان ثابت کرده اند که همیشه با استعمار به آسانی کنار آمده و در برآورده ساختن اهداف آن تلاش بخرج می دهند. امریکا همانگونه که از بنیادگرایان اسلامی در عربستان، ایران، افغانستان و سایر مناطق برای تحقق اهداف استراتژیک و اقتصادی اش و سرکوب نیروهای مترقی و استقلال طلب سود کافی برده است، فرو رفتن مصر در گنداب فاشیسم دینی را آرزو می کرد. از همین رو در واقع دستگاه سرکوب حسنی مبارک را از چنگ خلق بیاخته نجات داده تسلیم اخوان المسلمین نمود.

مرسی که تحصیل کرده امریکاست و حتی مدتی در آژانس مهم فضایی آن کشور «ناسا» وظیفه انجام داده است، طی یک سال ریاست جمهوری، با امریکا و اسرائیل سیاست گرم رژیم مبارک را ادامه داد. هیلری کلنتن وزیر خارجه امریکا از اولین مقامات غربی ای بود که به مصر سفر کرده به دیدار مرسی شتافته حمایتش را از دولت جدید ابراز کرد که به تعقیب آن امریکا کمک یک و نیم میلیارد دلاری را برای دولت اخوان المسلمین آغاز کرد.

رهبران اخوان المسلمین که چندین دهه در سخنرانی های مزورانه شان علیه امریکا و اسرائیل شعار داده وعده تلاش برای رهایی فلسطینیان را می دادند، با رسیدن به قدرت فوری اسرائیل را به رسمیت شناختند و شخص مرسی با فرستادن نامه های محبت آمیز به نمایندگی از مردم مصر به آن کشور خود را دوست مخلص شیمون پرز رئیس جمهور فاشیست رژیم صهیونیست معرفی کرد. اخوانی ها در بحران سوریه نیز به زایده امریکا و غرب بدل شده در کنار القاعده و گروه های تروریستی ای قرار گرفتند که تحت لوای امریکا و ناتو علیه دولت بشاراسد در جنگ اند.

به علت مداخلات پنهان امریکا در رویدادهای مصر و حمایت از بنیادگرایان، در جریان تظاهرات میلیونی، شعارهای تند و پلاکارت هایی علیه امریکا و اوپاما توسط تظاهرکنندگان حمل می گردیدند که البته مطبوعات غربی نخواستند آنها را انعکاس دهند.

اخوان المسلمین که در جریان برنامه انتخاباتی خود به جمعیت ۸۴ میلیونی

مصر وعده بهبود وضعیت معیشتی و رفع بیکاری و رکود اقتصادی را داده بود، آنچنان در تحکیم ریشه های استبداد مذهبی غرق شد که وعده های دروغین اش را بکلی فراموش کرد. به سبک خمینی برای اخوان مصر نیز «اقتصاد مال خر» بود و بدینترتیب نرخ بیکاری که در زمان مبارک ۹ درصد بود طی یک سال به بالاتر از ۱۳ فیصد افزایش یافت؛ ارزش پول ملی آن کشور روزبروز کاهش یافته باعث تورم شدید گردید؛ دولت مجبور به حذف سبسی ها گردیده و این وضع زندگی ملت را خرابتر نمود؛ صنعت توریسم مصر بمثابه منبع مهم عایداتی دچار ورشکستگی گردید؛ قروض دولت از ۶۹ درصد تولید ناخالص ملی در سال ۲۰۱۲ به ۷۵ درصد در ۲۰۱۳ افزایش یافت که باعث بحرانی شدن شرایط زندگی ۴۰ فیصد نفوسی شد که زیر خط فقر بسر می بردند؛ حدود ۴۵۰۰ فابریکه طی دو سال تعطیل گردیدند و دولت نتوانست راه حلی برای آن بیاندیشد؛ کمبود انرژی برق و قطع متواتر آن و نبود مواد سوخت کافی و... اوضاع را بیشتر متشنج ساخت.

اخوانی های مصر همانند چوپه های هم کیش افغان شان با شلاق دین علیه تمام مظاهر انسانیت و ترقی برخاسته و یورش بر زنان و تحمیل حجاب اجباری از نخستین قوانین شان بود. در تظاهرات اخیر برای شکستن روحیه زنان، چاقوکشان اخوانی زنان معترض بیشماری را در روز روشن مورد تجاوز قرار دادند. آنان حتی آثار باستانی را که منبع پر درآمد و اشتغالزای آن کشور است، علامت دوران بت پرستی و جاهلیت دانسته محکوم کردند و اگر فشار افکار عامه نمی بود همانند طالبان ما مجسمه های فراعنه را نابود می کردند.

جنیش وسیع ضد دیکتاتوری حسنی مبارک علیه سلب آزادی های فردی و بینوایی و فقر به راه افتید، اما با روبکار آمدن مرسی مردم بهت زده شاهد بودند که به جای آن یک دیکتاتوری مذهبی در حال شکل گرفتن است که غیر از حمله بر حقوق مدنی، حتی ارزش های سکولاریستی رژیم قبلی را نیز با بنیادگرایی مذهبی جاگزین کرده است.

نیروهای سیاسی مخالف اخوان المسلمین که سرگذشت خونین دستگاه آدمکش خمینی در ایران را شاهد بودند به زودی با دستبرد ارتجاع اخوانی بر آزادی های اجتماعی دریافتند که این جماعت متعصب با سوءاستفاده از عقاید مردم و با نیرنگ در حال برقراری فاشیزم مذهبی ای اند که مصر را به تباهی سوق خواهد داد. آنان به درستی آگاه اند که اگر سلطه اخوانی ها و سلفی ها استحکام یابد آنوقت کار به زیر کشیدن شان دشوار و طولانی خواهد

بود. از همینرو تمامی نیروهای عدالتخواه - متشکل از لیبرالها، ملی گرایان، طیف های مختلف چپ و سوسیالیست ها و کمونیست ها و غیره تحت پرچم «جبهه نجات ملی» با کنار گذاشتن اختلافات ثانوی دور یک پلاتفرم جمع شده جنبش «تمرد» را راه اندازی نموده و بیش از ۲۲ میلیون امضا در پای درخواستی برای استعفای مرسی جمعآوری کردند.



هیلری کلنتن از جمله نخستین مقامات غربی بود که به دیدار مرسی به قاهره رفته حمایتش را از دولت اخوان المسلمین اعلان نمود.

تمام این رویدادها مردم مصر را که با خیزش های شجاعانه، بیشتر سیاسی شده و به آگاهی رسیده بودند متوجه ساخت که مملکت شان به سوی یک سیستم تئوکراتیک و توتالیتئر دینی روان است که بدتر از دیکتاتوری حسنی مبارک آنان را خواهد فشرد. از همین رو جنبش وسیع توده ای در سراسر کشور یکبار دیگر شعله ور شد و

اینبار تیر اصلی شان متوجه اخوان المسلمین و حزب سلفی «النور» بود. با همه حیل های مرسی، آنان به چیزی کمتر از استعفای او راضی نشدند و بر عملی کردن خواسته های شان تاکید ورزیدند.

میدان تحریر که فقط یک سال پیش قلب تپنده انقلاب توده های مصر علیه دیکتاتوری مبارک بود، اینک به صحنه مبارزه علیه استبداد دینی مرسی بدل گشت. صدها هزار تن از معترضان آگاه دفاتر اخوان المسلمین را در شهرهای مختلف به آتش کشیده شعار می دادند که «مصر ایران نخواهد شد». با آن که درگیری های پراکنده تا کنون به کشته شدن دهها مصری انجامیده اما خشم عمومی همچنان توفانی است.

ارتش مصر که به مثابه نیروی سرکوبگر دیکتاتوری و شدیداً وابسته به امریکا از زمان مبارک به جز نشستن عبدالفتاح السیسی به جای طنطاولی راس آن، تغییری در ساختارش وارد نشده است، با درک اینکه دیگر مرسی قادر به ادامه حیات نیست با ظاهر دفاع از مردم وارد معرکه شد و با کوتادی

بی‌دردسر و انتقال مرسی به محل نامعلوم، دولت موقتی را برسرکار نمود چیزی که شعف و سرور دهها میلیون مصری را به دنبال داشت.

با آن که توده‌های مصر طی دو سال با اعتراض و ایستادگی توانستند دو رژیم منفور را یکی پی دیگری زمینگیر کرده به قدرت همبستگی و همصدایی خود پی برند، اما نبود یک نیروی مقتدر مرفقی و متشکل هنوز هم ضعف جدی این جنبش بشمار رفته و به امریکا و نوکران بومی اش اجازه می‌دهد که به آسانی یکبار دیگر ثمرات از خودگذری‌های مردم را به کجراه کشند.

شخصیت‌های چون البرادعی، عمرو موسی، السید البدوی، عدلی منصور، شیخ الازهر و غیره که درین روزها از آنان به مثابه پیشکسوتان جنبش در مطبوعات غربی نام برده می‌شود، همه در آخرین تحلیل نمایندگان لایه‌های استثمارگر جامعه اند که به آسانی تن به سازش داده به هیچ صورت برای پیروزی قطعی و پیگیری انقلاب مردمی و تلاشی کامل سیستم پوسیده و مستبد گذشته متعهد نیستند.

کارگران و دیگر زحمتکشان مصر جانبازانه در صف اول مبارزات جاری جا دارند. درحالی‌که در زمان حسنی مبارک جز «فدراسیون اتحادیه های کارگری» که یک اتحادیه دولتی بود، هیچ شکل کارگری زمینه فعالیت نداشت، با برچیده شدن او باوجود همه دشواری ها و محدودیت ها کارگران دست به بسیج و پایه گذاری اتحادیه ها زدند. از جمله «فدراسیون اتحادیه های کارگری مستقل مصر» (متشکل از ۱۷۰ اتحادیه مستقل) بنیانگذاری شد و نخستین کنگره اش را در ۲۹ جنوری ۲۰۱۲ برگزار کرد. شکل دیگری زیر نام «کنگره دموکراتیک کارگران مصر» نیز در همین سال شکل گرفت. اما این شکل های نوپا هنوز از آن موقعیتی برخوردار نیستند که رهبری را به دست گیرند.

به همین علت مردم مصر هنوز راه طولانی ای برای رسیدن به «نان و آزادی» دارند. اما آنچه مسجل است، امریکا در تحمیل «جمهوری اسلامی» در مصر ناکام ماند اما بدون شک تلاشش را برای نصب دیکتاتوری سومی در آنجا دوچندان خواهد کرد. ناتوانی و شکست اخوان در خاستگاه آن، خواهی نخواهی در تضعیف این جنبش پاسبان جهالت و جنایت در دیگر کشورها و منجمله افغانستان ما بی‌اثر نخواهد بود.

حکومت اخوان المسلمین در یک دوران کوتاه نشان داد که جریانهای بنیادگرای دینی به هیچ وجه نمی‌توانند دموکرات و مدافع عدالت باشند هر چند برای رسیدن به قدرت ناگزیر به قبول انتخاباتی اند که آنرا کفر و



«غربی» می خوانند. این درس را از جنبش عدالتخواهانه «پارک گزی» علیه رژیم بنیادگرای ترکیه نیز می توان گرفت. نقش اخیر اخوان در مصر همانند عملکرد این جنبش در همه جا تلوارکشی مقابل انقلاب و سد گشتن در برابر پیشرفت تاریخ بود.



اخوان المسلمین در ضمن یکبار دیگر ثابت ساخت که با وجود حرف های اغواگرانه علیه غرب، بهترین متحد امپریالیزم جهت به بردگی کشانیدن ملت هاست. مردم افغانستان که در اولین سال های ورود این لشکر جهالت لقب «اخوان الشیاطین» را به

جمعی از اخوانی های بیگانه پرست و منفور افغانستان به خاطر سرنگونی حکومت مرسی در کابل اشک می ریزند.

آنان داده بودند، اینک مردم مصر نیز به شیطان صفت بود آنان پی بردند، و این امکان مانور های آینده را برای این موجودات عصر حجر فوق العاده دشوار می سازد.

اما درس مهم مصر برای تمامی ملت های فقیر و فرو رفته در جهل و ستم اینست که مردم پابرهنه همانگونه که مولدین ثروت اند، سرچشمه خروشان قدرت نیز به شمار رفته و اگر برخیزند، ماشین عظیم و تا دندان مسلح دیکتاتوری و استبداد در برابر شان کاری از پیش برده نمی تواند. اما پیروزی قطعی و رهیدن از استعمار و استثمار، بدون داشتن یک تشکل قدرتمند و پیشرو ناممکن است.

نویسنده: واحد منصوری

## بزکشی بر سر لاشه «جمعیت اسلامی افغانستان»

کرسی رهبری  
در «جمعیت اسلامی  
افغانستان» پس از مرگ  
برهان الدین ربانی در سال  
۲۰۱۱ خالی ماند. عطا، ضیا  
مسعود، ولی مسعود و صلاح  
الدین ربانی تا دیر زمانی  
بر سر تصاحب این کرسی  
روی اختلافاتی که دارند به  
نتیجه‌ای نرسیدند.

بر اساس اصولنامه  
جمعیت تنها کنگره حق  
دارد شورای عالی و رهبر

این حزب را انتخاب کند. بیش از دو سال این حزب بصورت میراثی توسط  
صلاح‌الدین سرپرستی شد تا اینکه به تاریخ اول جولای امسال در یک جلسه  
خصوصی در کابل او به حیث رهبر موقت اعلام شد آنهم بدون حضور اعضا و



یا برگزاری کنگره. از آنجاییکه عاشقان کرسی رهبری در جمعیت هیچ کدام حاضر نبودند از این مقام صرف نظر کنند، بنا آنان به داشتن چهار «رییس» تصمیم گرفتند: صلاح الدین رییس موقت، عطا محمد رییس اجراییه، واصل نور مهمند رییس دارالانشا و عبدالستار مراد به حیث رییس کمیته سیاسی در کنار دو معاون و یک سخنگو اعلان گردیدند. اسماعیل، قانونی، عبدالله و سایر سران جمعیت به دلیل نارضایتی از این روند در مراسم حضور نیافتند. تعیین چهار رییس و آنهم بصورت غیردموکراتیک در میان بسیاری از حلقات سیاسی در افغانستان پرشش برانگیز است.

جمعیت پس از سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱ به جز رهبر و چند عضو نیمه فعال در بدنه نداشت اما این وضعیت پس از مرگ ربانی بحرانی شد و آنانی هم که باقی مانده بودند بزکشی بر سر کرسی رهبری این حزب را آغاز کردند. صلاح الدین ربانی پسر ربانی که سالهای زیادی از عمرش را در خارج گذرانده و از برکت پول و دارایی «جهاد فی سبیل الله» به تحصیلات عالی و زندگی عالی دست یافته فکر می کرد همانند بوجی های دالری که به میراث برده، حزب جمعیت هم حق میراثی او خواهد بود بنا تلاش کرد که رهبری را بدست گیرد. اما بی خبر از آنکه ولی مسعود، ضیا مسعود و عطا محمد عاشق تر از او برای بدست آوردن این کرسی اند. کرسی ای که حالا دیگر ارزش سمبولیک دارد و بس.

این واقعیت درونی جمعیت را حتی قلم بدستان و جارچی های «نخبه» این حزب جنایتکار نیز نمی تواند از قلم بیاندازند. رزاق مامون از فرهنگیان مشهور جمعیت که با داشتن روابط تنگاتنگ با تنظیم های جهادی، خویش را از همه از مسایل درونی حزب جمعیت آگاه است در ویبلاگ شخصی اش نوشت:

«جمعیت اسلامی در ظاهر امر به طور رسمی دستخوش انشعاب نشده؛ مگر از نظر عملی به پیکر پارچه پارچه شده ای شباهت دارد که هر پارچه اش در مسلخ چند "فرد" آویزان است؛ علامتی که در دیگر جریان های جهادی مشاهده نمی شود. ویژه گی فاجعه ای که جمعیت اسلامی را در برگرفته، آن است که پنج یا شش "نخبه" در عین حالی که تعلیق اسمی خود را از جمعیت می گیرند، خود، احزاب یا تشکیلات سیاسی جداگانه ای را رهبری می کنند و از جمعیت اسلامی در مواقع بحران یا

شکست به مثابه انبار تبلیغاتی استفاده می کنند.»

این «نخبه» ها کی ها اند؟



عبدالله عبدالله شورای نظاری و از جمعیتی های سرسپرده با تقلید از اواما نام «تغییر و امید» را بر تشکل نوینیادش نهاد اما نتوانست کسی را بفریبده؛ امرالله صالح که بیش از دیگران مورد توجه امریکا و سی.ای.ای است، جریانسی را به نام «روند

سبز» راه انداخته که با صرف دالر و فریب یک تعداد جوانان و کودکان ناآگاه و مظلوم اینجا آنجا کمپاین های لوکس راه می اندازد؛ یونس قانونی چیزی به نام «افغانستان نوین» ساخت، حزبی که در آن جز همان افکار بنیادگرایی جمعیت هیچ چیز «نوین» عرضه نمی دارد؛ ضیاءمسعود با چند جنایتکار دیگر «جبهه ملی» را ساخت و با باد کردن دالر فعالیتش به چند گردهمایی جهت نمایش نیرو در اینجا و آنجا خلاصه می شود. ولی مسعود سرگرم سود جویی از «بنیاد احمد شاه مسعود» شد که پس از مرگ مسعود منبع و مرجع اصلی انتقال میلیون ها دالر از سرمایه های این خانواده به خارج است. عطا به فکر غصب کامل جمعیت، هرچند حزبی نساخت، اما با توسل به باند مسلح متشکل از دزدانش امپراطوری اش را در بلخ بنا نهاد و سرگرم سرمایه اندوزی شد. اسماعیل در هرات «شورای مجاهدین» را ساخت و همراه با فهیم برای نصب افراد شان در پست های مهم و سودآور ولایت، ریاست، گمرک، قوماندانی امنیه و غیره در سراسر افغانستان شدند. تعدادی از جمعیتی ها نیز با استفاده از زور و تقلب کرسی های پارلمان را غصب کرده از آن طریق به ستمگری و معامله گری شان ادامه دادند.

در میان هزاران سند محرمانه ای که حدود سه سال پیش از سوی صفحه انترنتی «ویکی لیکس» افشا گردید، گفته شده که احمد ضیاء مسعود معاون

سابق رئیس جمهور کیزی حین سفر به امارات متحده عربی، ۵۲ میلیون دالر نقد را از افغانستان به دبی انتقال داده است. موضوع انتقال غیر قانونی این پول آن زمان سر خط رسانه های جهان شد اما تا کنون پیگیری نشد.

صدیق چکری عضو برجسته جمعیت، داماد ربانی و سرپرست وزارت حج و اوقاف کابینه کیزی در سال ۱۳۸۹ با پشتاره‌ای از دالر در میدان هوایی کابل دستگیر شد اما در نهایت توانست با همین پول به لندن فرار کند و تحت حمایت انگریزها سرگرم تجارت شخصی در آنجا شود.

قدیر فطرت رئیس بانک مرکزی و از اعضای سرشناس جمعیت با بیست میلیون دالر از سرمایه این بانک به امریکا فرار کرد و زیر بال کاخ سفید آزادانه عیش می‌کند.

یونس قانونی در زمانی که وزیر معارف بود، ۲۵ میلیون دالر از سهمیه کودکان وطن را به جیب زد، با آنکه ملالی جويا در آزمون در پارلمان علیه آن صدایش را بلند کرد اما حتی دوسیه‌ای در این ارتباط درج نهاد های قضایی نشد چون او به مثابه رئیس پارلمان از قدرت کافی برخوردار بود.

حسین فهیم که خزانه دار برادرش قسیم فهیم است صدها میلیون دالر از کابل بانک را به جیب زد و با قدرت و تکیه به زور معاون اول کیزی بدون هیچ بازپرسی سرگرم تجارت مافیایی و به جیب زدن دارایی های عامه است. خود فهیم هزاران جریب زمین دولتی را در چنگش درآورده و حتی زمانی یوسف پشتون وزیر شهرسازی از او منحیت «رئیس مافیای زمین» نام برده بود.

ضرار احمد مقبل، بسم الله محمدی، بصیر سالنگی، ایوب سالنگی، جبار تقوای، حفیظ منصور، داکتر مهدی، علم ایزدیار و ... از جمعیتی های دو آتشه بودند که اسلحه در شانه زیر نام «جهاد فی سبیل الله» می جنگیدند اما به مجرد چشیدن مزه دالر و قدرت هرکدام شان به یاری به اصطلاح «جامعه جهانی» در «الجهاد لقوة الدولار» غرق اند. اکثر قومندانها و سران جمعیت آنچنان در چپاولگری، معامله گری های شخصی و قاچاق مواد مخدر سرگرم اند که دیگر «جمعیت» و منافع آن برایشان اصلا مطرح نیست.

«نخبه» های جمعیت خوب می‌دانند که با هویت فعلی و صدها دوسیه جنایت و آدم کشی و قتل و چپاول دیگر نمی‌توانند تحت نام «جمعیتی» نسل جوان را فریب داده مثل دوران جهاد بر شانه های آنان سوار شوند. به همین علت اینان پیایی نهاد های جدیدی می‌سازند و با علاوه نمودن کلمه «ملی» در نام آنها می‌خواهند عوامفربیی نموده ضدملی بودن و قومی بودن حرکت

شانرا پنهان کنند.

اینان با خریدن چند تن از اقوام پشتون و ازبیک و هزاره در دایره رهبری تلاش می کنند فرا قومی بودن کاذب خود را به نمایش بگذارند. به طور نمونه فضل الرحمان اوربا از قوم پشتون را در بدل پول خریده سخنگو ساختند. و یا فاضل سانچارکی و فیض الله ذکی گدی گک هایی هستند که به بلند گو های جنایت کاران «جبهه ملی» تبدیل شده و برای بدست آوردن یک مشت دالر بر وجدان شان پا گذاشته چتلی خوار جنایت کاران شده اند.

اینان از آنجاییکه از پشتوانه مردمی برخوردار نبوده منفور اند، برای تجمع های شان صدها هزار دالر خرج می کنند. در جون ۲۰۱۲، نجیب الله کابلی یکی از اعضای رهبری «جبهه ملی» از عضویت در این جبهه بیرون شده دست به افشاگری زد. او اظهار نمود که این جبهه برای نمایش قدرت با پخش پنجصد میلیون دالر در تخرار و فاریاب برای ولسوالها و سران قوم از آنان خواست مردم را برای تجمع در مراسم شان ترغیب کنند. او در ضمن گفت که این جبهه با دریافت کمک از کشورهای خارجی در پی تجزیه افغانستان است.

### پیشینه جمعیت

حزب جمعیت اسلامی از احزاب بنیادگرا در افغانستان است که با افکار اخوان المسلمین مصر توسط تعدادی از تحصیلکردگان پوهنتون الازهر آنکشور چون غلام محمد نیازی، سید محمد موسی توانا، وفی الله سمیعی، محمد فاضل، عبدالعزیز فروغ، سید احمد ترجمان، برهان الدین ربانی و دیگران وارد افغانستان شد. این حزب در سال ۱۳۴۶ در پوهنحی شرعیات کابل توسط افراد نامبرده تحت نام «نهضت جوانان مسلمان» تأسیس شد که با استعفای غلام محمد





نیازی در سال ۱۳۵۱ رهبری به چنگ برهان الدین ربانی رسید.

این حزب پیرو افکار ارتجاعی اخوان المسلمین است که بر اساس تحقیقات محقق امریکایی روبرت دریفوس که در کتابی تحت عنوان «بازی شیطانی» آنرا انتشار داده است، اساسا در استخبارات انگلیس به خاطر مقابله با جریانات ملی و استقلال طلبانه در مصر عرض اندام نمود و در جریان جنگ سرد تحت پرورش سی.آی.ای امریکا قرار گرفت.

با کودتای محمد داوود خان در سال ۱۳۵۲ اعضا و هواداران جمعیت اسلامی تحت فشار رژیم وقت قرار گرفتند. ربانی و هم فکرانش در سال ۱۳۵۳ به پاکستان فرار کردند و تحت نوازش احزاب اسلامگرا و حکومت ذولفقار علی بوتو قرار گرفتند. بوتو بر اساس اختلافاتی که با رژیم داوود داشت، اخوانی های افغانستان را تسلیح و تمویل نموده به خاطر فروپاشاندن دولت کابل به افغانستان فرستاد در اولین روزها مردم آنان را «اخوان الشیاطین» نامیده مجبور به فرار ساختند.

بعد از اشغال افغانستان توسط شوروی، امریکا و غرب در پرورش این حزب نقش فعال بازی کردند و بعد از حزب اسلامی دومین جیره خوار کمک های مالی و تسلیحاتی آن بشمار می رفت که از طریق آی.اس.آی پاکستان به این گروه های ضدملی واریز می شد.

محمد قاسم آسمایی، مترجم کتاب دگروال یوسف از مقام های آی.اس.آی به نام «دام خرس: داستان ناگفته افغانستان» در پیشگفتارش می نویسد:

«آی.اس.آی با تحت حمایه قرار دادن اولین گروه چهل نفری از فراریان وابسته به "نهضت اسلامی افغانستان" در سال ۱۳۵۳ و اعاشه و ابطه، تربیه نظامی و تسلیح نمودن و سپس صدور آنان به کشور، در واقعیت امر اولین جرقه این جنگ خانمانسوز را برافروخته است.»

محمد اکرام اندیشمند که خود از نویسندگان جمعیتی است در کتاب «ما و پاکستان» در مورد چگونگی فرار اولین گروه اخوانی ها به پاکستان نوشت:

«...در زمستان (ماه های جنوری و فبروی) سال ۱۹۷۵ چهل نفر از اعضای نهضت اسلامی افغانستان در یک پایگاه نظامی

ارتش پاکستان تحت آموزش نظامی قرار گرفتند. درتنظیم و سازماندهی این افراد و سپس شورش ناکام مسلحانه‌ی شان در داخل افغانستان جنرال نصیرالله بابر نقش عمده داشت. .. چهل نفر متذکره که تحت تعلیمات نظامی ژنرالان پاکستانی قرار گرفتند، از رهبران و فعالان ارشد جریان اسلامی بودند که بسیاری از آنها در دوران تجاوز نظامی شوروی و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به حیث فرماندهان و قوماندانان عمده ای احزاب و تنظیم های مجاهدین تبارز کردند... چهل نفر از اعضای نهضت اسلامی در دو گروپ بیست نفری از سوی افسران نظامی ارتش پاکستان تعلیم نظامی فرا می گرفتند. در راس این دو گروه بیست نفری احمد شاه مسعود و گلبدین حکمتیار قرار داشت.»

جمعیت در کنار دیگر احزاب بنیادگرا بخشی از ماشین جنگی آی.اس.آی و سی.آی.ای در جنگ ضد شوروی مورد استفاده قرار گرفت. این حزب میلیون ها دالر و انواع مختلف سلاح سبک و سنگین از امریکا، عربستان سعودی، ایران و پاکستان بدست آورد. امریکا در جریان «جنگ سرد» بنیادگرایی را بهترین و مطمئن ترین متحدش عنوان نموده به تجربه دریافت که اینان به آسانی تن به مزدوری و خودفروشی داده برای اهداف آنان تلاش می کنند. بعضی از قومندانهای جمعیت مثل مسعود ارتباط های مستقیمی نیز با کشور های خارجی منجمله فرانسه برقرار ساخته کمک های سرشار از آن طریق بدست می آوردند. حتی در جریان جنگهای کابل، «جمعیت» به دامن هند، روسیه، ایران و اسرائیل نیز فروغلتید و از آنها کمک دریافت نمود. دگروال یوسف در کتاب «دام خرس: داستان ناگفته افغانستان» می نویسد:

«زمستان سال ۱۹۸۳ - ۱۹۸۴ بسیار سرد بود و ما نمی توانستیم تا ماه می عملیات مؤثری را براه اندازیم. با این حال ما از طریق منابع اطلاعاتی خود از کابل اطلاع گرفتیم که حمله بزرگ بر پنجشیر تدارک دیده شده است. من با عجله با کارمندان کمیته نظامی خود به شور و بحث پرداخته تا راه های کمک مؤثر به مسعود را دریافت نماییم. مشکل ما این بود که

کوتاهترین راه ارسال کمک به پنجشیر، از چترال و از طریق کوتل شمالی هندوکش میگذشت و در آن وقت سال، مالامال از برف بود و قوماندانان سایر تنظیم ها نمیگذاشتند از طریق ساحات آنان به مسعود کمک ارسال گردد. این اولین تجربه من بود که میدیدم بر اساس خصوصیت های بین تنظیمی میتواند عملیات به ناکامی انجامد. مسعود وابسته به تنظیم ربانی (جمعیت اسلامی) بود، روی همین ملحوظ من بر ربانی فشار زیادی وارد کردم تا از غرور خویش منصرف و از سایر تنظیم ها بخواهد که در مورد رسانیدن کمک همکاری نمایند. او با کراهت این کار را انجام داد، زمانی که حکمتیار موافقه نمود، من تا اندازه احساس آرامش نمودم زیرا افراد وابسته به او، در دهن دره، در جبل السراج و گلپهار مسلط بوده و ما میخواستیم از طریق آن به حمله متقابل متوسل شویم.»

وابستگی این حزب به پاکستان و زانو زدن رهبران آن به پیشگاه مقام های پاکستانی در زمان حکومت مجاهدین در دهه نود میلادی تا حدی آفتابی بود که حتی رسانه های پاکستانی نیز آنرا گزارش دادند:

روزنامه «جنگ» پاکستان مورخ ۲۷ جون ۱۹۹۲:

«رییس جمهور افغانستان پروفیسور برهان الدین ربانی در جریان ملاقات با جنرال حمید گل در اسلام آباد از خدمات وی ستایش بعمل آورده از وی خواست که به کابل آمده و منحیت مشاور دولت جمهوری اسلامی افغانستان خدمت نماید. درین اثنا جنرال حمیدگل از رییس جمهوری افغانستان تشکر نموده گفت هیچگونه پاداشی نخواهد پذیرفت ....»



کرزی در دوازده سال گذشته با پرورش و نوازش گروه ها و احزاب جهادی و روی قدرت آوردن رهبران این گروه ها تلاش زیاد به خرج داد تا پیشینه‌ی جنایات جهادی ها را زیر بزند و از آنها به منظور حفظ قدرت شخصی در ارگ کار بگیرد. او ابتدا ضیاء مسعود را معاونش ساخت و بعد هم فهیم را در کنارش نشانده. اما با تمام جنایتکار پروری اش حتی او هم روی برخی اختلافات سیاسی نتوانست حقایق را پرده پوشی کند و همین بود که به تاریخ ۱۱ سرطان ۱۳۹۱ در جریان یک سخنرانی به جوانان در خیمه لویه جرگه یاران جهادی اش را به این الفاظ افشا کرد:

«احزاب جهادی مسئول خرابی کابل در دهه هفتاد هستند. کابل را حزب اسلامی و حزب جمعیت اسلامی خراب کردند. حزب جنبش با حزب خلق و پرچم دست خود را یکی کرد، جنبش می خواست جمعیت را بزند و جمعیت می خواست، جنبش را بزند. ناهنجاری های آن زمان باعث شد تا زمینه ورود طالبان و خارجی ها به افغانستان فراهم شود. قوماندانان و قوماندان بازی در افغانستان از سوی همین احزاب جهادی و به نام اسلام ایجاد شد.»



جنگهای دهه هفتاد در کابل میان احزاب جهادی و چور و چپاول و قتل عام از سوی این احزاب که جمعیت اسلامی نیز بخش بزرگی از این جنایات را مرتکب شده داستان جداگانه‌ای است که در مبحث دیگر می شود به آن پرداخت. با گذشت حدود بیست سال از این جنگ هنوز هم شهروندان کابل خاطرات تلخ آنزمان را به یاد دارند و مخروبه های به جا مانده از این جنگ

تصاویری از فاجعه افشار و تعدادی از عاملانش که در گزارشهای «دیده بان حقوق بشر» و «پروژه عدالت افغانستان» از آنان نام برده شده است.

هنوز هم قلب انسان را جریحه دار می‌سازد. این جنگهای تنظیمی به آنچنان کابوسی برای مردم ما بدل شده که امریکا و غرب و نوکرانش هرچند گاهی برای ترسانیدن مردم و قبول اسارت و بردگی امریکا تهدید می‌کنند که در عدم حضور امریکا جنگ های داخلی تکرار خواهد شد. حتی عاملان این فجایع با بیش‌رمی تمام هرچند گاهی برای کسب امتیازات بیشتر تهدید به «بالا شدن به کوه» و تکرار آن جنگهای خاینانه می‌کنند.

از میان این جنایات کافیسست قتل عام افشار را به طور نمونه اینجا ذکر کنیم که در گزارش «پروژه عدالت افغانستان» به تفصیل بیان گردیده است. در این گزارش جمعیت و اتحاد دو حزب اصلی عامل جنایات در افشار معرفی شده است اند که تحت رهبری ربانی، سیاف، مسعود، فهیم، انور دنگر، ملاعزت و دیگران، صدها هموطن مظلوم هزاره ما را مورد جنایت، تاراج و بی‌ناموسی قرار دادند.

### نتیجه گیری:

مشکلات درون حزبی، چند دستگی رهبران و مهمتر از همه دوری جستن اعضا و هواداران از تشکیلات حزبی اینها همه از مسایل و عواملی فرعی اند که جمعیت را از هم پاشانده و جز حضور حباب گونه چیزی بیشتری در بدنه ندارد. اما عامل اصلی ریخت و شکست در این حزب و دیگر احزاب جهادی ریشه از بیرون دارد. اینان با افکار وارداتی طرح ریزی شده در استخبارات غربی و نه بر اساس نیاز جامعه ما سمارق وار سر بلند کردند و اگر پشتیبانی طولانی غرب و بخصوص امریکا نمی‌بود جز نام چیزی از اینان در جامعه وجود نداشت. ناکامی اخوان المسلمین در دولتمداری، حمله مردم بر مقرر اصلی آن در قاهره و دستگیری بیش از پنجاه تن از رهبران این جریان اخیرا زنگ خطر جدی را به تمامی اخوانی ها و بنیادگرایان به صدا درآورد. تحولات اخیر مصر و ترکیه زادگاه اصلی جریان اخوانیزم تصادفی و لحظه‌ای نه بلکه برخاسته از مبارزه پیگیر و قاطع جنبش آزادیخواهانه احزاب و گروه های دموکرات و عدالتجو در این کشور هاست که در این پیکار صدها تن قربانی داده و صدها مبارز در این راه راهی زندان شده اند. جنبش ۳۳ میلیونی اخیر در مصر که ارتش را مجبور به دست اندازی و حذف مرسی نمود یک حرکت ساده‌ای نیست که رسانه های غربی آنرا می‌خواهند کم ارزش جلوه دهند و یا هم با دروغ

پراکنی آنرا موقتی و لحظه‌ای تحلیل نمایند.

جمعیت اسلامی افغانستان همانند پدرخوانده‌های مصری‌اش با جنایات، چپاولگری‌ها و ستمگری‌هایی که مرتکب شده با نفرت و خشم مردم روبروست به همین علت تنها راهی که برایش مانده بازی با احساسات قومی و زبانی و ستمی مردم است تا برای مدتی بتواند آنان را فریفته به دامش اندازند، اما اگر امروز نه، فردا تمامی رهبران و بخصوص روشنفکرانی که برای این جریان سیاسی دم تکان داده اند سزای اعمال شانرا خواهند دید و در پیشگاه مردم از کردار شان اظهار ندامت و پشیمانی خواهند کرد. اما این تنها مردم اند که باید از خیزش مصر درس بگیرند و حساب شانرا با اخوانی های افغانستان تصفیه کنند.

اختلاس، رشوه و واسطه در تمام ارگان های دولتی و غیر دولتی بیداد میکند؛ آزادی بیان، مطبوعات و تشکل احزاب هنوز در سطح نازلی قرار دارد؛ بیشترین رقم مهاجرین را در جهان مردم ما تشکیل میدهند؛ به علت حاکمیت مناسبات عقب مانده تولیدی و موجودیت گروههای وابسته به بیگانگان، هنوز هم این کشور لانه ی مناسبی برای تروریست های داخلی و بین المللی بشمار میرود؛ و بالاخره جامعه ای داریم که تاریخ نیم قرن اخیر آن با سایه استبداد، فاشیسم، تروریسم و وحشت، ظلمانی بوده و هیچگاهی طعم دموکراسی واقعی را نچشیده است. حال باید این کشور را ساخت و ملت رنج کشیده ما را با رفاه و آسایش و ترقی آشنا نمود.

از برنامه «حزب همبستگی افغانستان»



نویسنده: احمر

## یلماز گونای، فلمساز مبارز و تسلیم ناپذیر



در چند سال گذشته تعدادی از سینماگران افغانستان، در مافیایی ترین و دریدرتین کشور جهان فلم هایی بیرون داده اند که تقریباً تمامی آنها در سطح پایین تر از فلم های پشاور، بیمایه، ضد هنری و مبتذل اند. مضمون این فلم

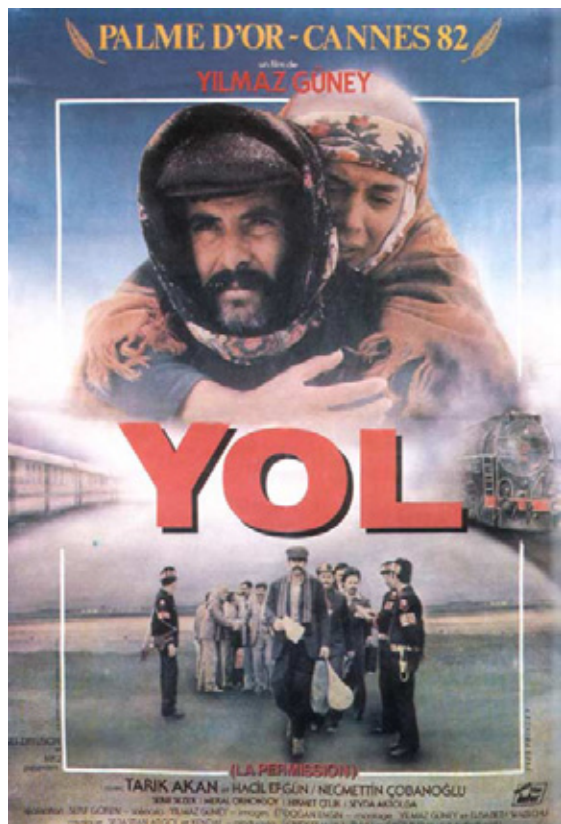
ها عمدتاً به درد دولت پوشالی و اشغالگران و جنایتکاران میخورند و نه مردمی که در زنجیرهای ستم و بیعدالتی اسیر اند. متأسفانه در افغانستان تا کنون هیچ فلمساز آزاده و ستمستیز ظهور نکرده است که آثارش «دست نهادن به جراحات شهر پیر» باشد درحالیکه در سایر کشورهای با دولتهای استبدادی شخصیت های شرافتمند و مبارزی برخاسته با فلم های شان به جنگ سیاهی رفته اند. یکی از اینگونه فلمسازان بزرگ و آزادیخواه که کارهایش نقش مهمی در بیداری مردم و پیکار علیه ستمگران ادا نموده است یلماز گونای می باشد.

یلماز گونای (Yilmaz Güney) در سال ۱۹۳۷ در روستایی نزدیک شهر آدانای ترکیه در خانواده‌ی کردی به دنیا آمد. نام اصلی‌اش یلماز پوتون بود ولی بعداً تخلص «گونای» را برگزید که به دری «جنوب تسلیم ناپذیر» معنی دارد که آنرا با الهام از مقاومت کردها در جنوب کشور بر ضد سیاست‌های شونیستی دولت ترکیه برگرفته است. پدر و مادرش برای کار در مزرعه‌های پنبه به شهر آدانا مهاجرت کردند. خودش درمیان پنبه کاران کودکی خود را گذراند و این باعث گردید تا بر زندگی آینده‌اش نیز تاثیرگذار باشد و در فلمهایش زندگی واقعی و مشقت بار مردمش را بازتاب دهد.

یلماز تحصیلاتش را در حقوق و اقتصاد در پوهنتون‌های انقره و استانبول ادامه داد ولی در ۲۱ سالگی استعدادش را در فلمسازی یافت و تحت نظر عاطف یلماز، فلمساز نامدار ترکیه که در تربیت اکثر فلمسازان معاصر این کشور نقش داشت، به کار آغاز نمود. در گذشته فلم‌های فرمایشی دولتی، جنگی و نمایشنامه‌های کلاسیک روی صحنه می‌رفت ولی یلماز گونای و نسل نوین سینماگران، چهره سینمای ترکیه را با فلم‌هایی که درد و رنج مردم عام را به تصویر می‌کشیدند، دگرگون کردند. گفته می‌شود که یلماز بارها همچون نمایشگرهای دوره گرد، تنها با پروجکتورش در میان چادرنشین‌ها می‌رفت تا به این ترتیب توانسته باشد سلیقه‌ی عمومی مردم را کشف کند.

در نخست یلماز به حیث فلمنامه‌نویس و بازیگر در فلم‌ها کار می‌کرد که سالانه به طور اوسط در ۲۰ فلم ظاهر می‌شد. در ۱۹۶۰ در ترکیه نخستین کودتای نظامی صورت گرفت و دیکتاتوری نظامی تمام کشور را به خفقان کشاند. رئیس جمهور و وزیرانش اعدام شدند و هنرمندان روشنفکر رهسپار زندان گردیده و یا در زیر شکنجه جان دادند. در ۱۹۶۱ یلماز برای نوشتن رمانی به نام «معادلات سه مجهوله» که رژیم آن را کمونیستی و مخالف قانون اساسی کشور خواند، به ۱۸ ماه زندان محکوم گردید. اما پس از آزادی، شرکت فلمسازی ترکیه که مربوط دولت بود، دیگر نمی‌خواست یلماز روی صحنه بیآید، بنا خودش به تولید فلم شروع نمود که در آغاز فلم‌های مستند می‌ساخت و بعدها شروع به ساخت فلم‌های هنری نمود. بالاخره در ۱۹۶۸ شرکت تولید فلم شخصی را تاسیس نمود تا بتواند بدون دغدغه از جانب شرکت‌های سینمایی به تولید فلم‌هایی مطابق میل خود ادامه دهد.

پس از ساخت چندین فلم، در ۱۹۷۰ یلماز یکی از فلم‌های ماندگارش را به نام «امید» (Umut) ساخت که منتقدین این فلم را با «دزدان بایسکل»، مشهورترین



فلم «راه» (Yol) که خفقان و فاشیسم حاکم در ترکیه را به نمایش گذاشته از کارهای ماندگار یلماز گونای می باشد که هرچند جوایز معتبر جهانی را بدست آورد اما در ترکیه تا دو دهه تمام اجازه نمایش نیافت.

فلم نئورئالیستی ایتالیا ساخته ویتوریو دسیکا مقایسه می کنند. در این فلم و چند فلم بعدی اش مانند «مرثیه»، «درد» و «نامید»، یلماز احساسات مردم ترکیه در برابر فقر و بیچارگی را که دامنگیر اکثریت جامعه است به تصویر می کشد. در فلم مذکور یلماز در نقش مرکزی مرد کردی به نام جبار ظاهر شده که گادی وان است و تمام خانواده بزرگش را از این طریق به مشکل اعاشه می کند و در امید برنده شدن در مسابقه لاتری زندگی می کند. شانه های جبار در زیر بار قرض سنگینی می کند تا این که روزی موتر بنز با گادی او تصادم می نماید و

اسبش می میرد ولی باوجود بی گناه بودنش، پولیس ترافیک او را ملامت می کند و جبار دارایی ناچیزش را در پرداخت به وام دهندگان از دست می دهد. پس از آن جبار در جستجوی ثروت پنهان در صحرا که از یکی دوستانش در مورد آن شنیده، به آنجا می رود ولی یکبار دیگر چیزی به دستش نمی آید و در پایان فلم جبار دیوانه شده و دستانش به سوی آسمان ها بلند است. یلماز کوشیده تا در این فلم زندگی روزمره مردم ترکیه را تبارز دهد و به رسم سینمای نئورئالیستی از هیچ بازیگر مسلکی، صحنه های از قبل ترتیب داده

شده برای فلم و نورپردازی مصنوعی استفاده ننموده تا همه چیز را واقعی جلوه داده باشد. فلم «امید» نقطه عطف در تاریخ سینمای ترکیه به شمار می رود که پس از آن فلمسازان متعددی رو به تولید فلم های سیاسی و اجتماعی آوردند. این فلم به خارج از ترکیه قاچاق گردید و در جشنواره فلم کن به نمایش درآمد. در ابتدا دولت ترکیه اجازه نشر فلم را نداد ولی بعدها با رفع این محدودیت در چندین جشنواره داخلی ترکیه، جوایزی را از آن خود کرد.

در سال ۱۹۷۴، یلماز به جرم پناه دادن به شاگردان انارشییست به زندان فرستاده شد و پس از آن بنابر عفو عمومی از زندان آزاد گردید ولی در عین سال به اتهام شلیک به سوی یک قاضی دوباره راهی زندان شد و از آن پس اکثر اوقات عمرش را در زندان سپری نمود. اما میله های زندان هم نتوانست یلماز را از ادامه هنر مردمی اش باز دارد و او به طور خستگی ناپذیر به کارش ادامه داد و گفت: «شما می توانید به دستانم دستبند بزنید، جسمم را در سلول بیاندازید ولی افکارم هنوز آزاد اند.»

یلماز در زندان فلمنامه هایش را می نوشت و دو همکارش شریف گوربن (Serif Gören) و ذکی اوکتن (Zeki Ökten) فلم ها را می ساختند. گفته می شود که یلماز فلمنامه هایش را آنقدر به جزئیات می نوشت که می توان او را همکار کارگردان قبول کرد، بنابر این اکثر این فلم ها به نام خودش به بازار آمد. در این مدت از فلم های مشهوری که توسط یلماز ساخته شده می توان از «بدبخت ها» (Zavallılar)، «دوست» (Arkadaş)، «دشمن» (Düşman) و «رمه» (Sürü) نام برد.

در آخرین مصاحبه اش با «کریس کوچرای»، خبرنگار و نویسنده فرانسوی که مقالات متعدد و کتابی پیرامون کردها نوشته است، در «مجله خاورمیانه» در مورد فلم «رمه» چنین می گوید: «در حقیقت این فلم سرگذشت خلق کرد است اما حتا اجازه نداشتم [از جانب حکومت] در ساخت فلم از زبان کردی استفاده کنم و اگر ما چنین می کردیم همه کسانی که در ساخت آن مشارکت داشتند بازداشت و روانه زندان می شدند.»

باوجود زندانی بودنش، در ۱۹۸۰ دولت ترکیه یلماز را برای ساخت فلم های ریاالیستی به صد سال زندان محکوم کرد. فلم هایش ممنوع قرار داده شده از بازار جمعآوری و نابود شدند. سرانجام در خزان ۱۹۸۱ در جریان مرخصی موقت از زندان به فرانسه فرار نمود.

هنگامی که هنوز در زندان بود، فلم «راه» (Yol) که فلمنامه اش را خودش

نوشته بود، ساخته می شد. یلماز رول های این فلم را با خود به خارج برد و پس از ویرایش آن در سوئیس، در بهار ۱۹۸۲ در جشنواره فلم کن برنده جایزه معتبر «نخل تلایی» شد. این فلم در جشنواره «گولدن گلوب» در امریکا نامزد جایزه «بهترین فلم خارجی» نیز گردید. فلم «راه» شرایط سیاسی و اجتماعی ترکیه را پس از کودتای نظامی در ۱۹۸۰ نشان می دهد که تا ۱۹۹۹ در ترکیه اجازه نمایش نیافت. قابل ذکر است موسیقی این فلم توسط زلفو لوانیلی (Zülfü Livaneli) که خواننده و آهنگساز فلکلور، سیاستمدار و نویسنده چپ ترکی می باشد، ساخته شده است. در این فلم یلماز وضعیت مردم و دولت ترکیه را از طریق زندگی پنج زندانی که از یک زندان نیمه باز برای یک هفته مرخص شده اند، نشان می دهد. در فلم «راه» وضعیت خفقان نظامی، ستم بر زنان و برخورد با آنان حتا بدتر از یک حیوان، فقر و فحشا و قاچاق در ترکیه را به خوبی دید. این فلم فاشیزم حاکم در ترکیه را به تصویر کشیده، بصورت هنری نشان می دهد که اوضاع عمومی جامعه ترکیه کمتر از درون زندانی هایش مخوف نیست.



در ۱۹۸۳ یلماز آخرین فلم اش به نام «دیوار» (Duvar) را در فرانسه ساخت که وضعیت اسفبار کودکان و نوجوانان زندانی در زندان های ترکیه را بیان می داشت. کودکان و نوجوانانی که از بزرگان شان می آموزند تا در مقابل سختی ها بر خیزند و بجنگند، علیه یکدیگر توطئه کنند و بر یکدیگر ستم روا دارند. این فلم یلماز نیز

یلماز گونای همانند هر هنرمند و روشنفکر آزادیخواه و ستم ستیز باریار به بند زندان کشیده شد اما با گفتن اینکه «شما می توانید به دستانم دستبند بزنید، جسمم را در سلول بیاندازید ولی افکارم هنوز آزاد اند» رژیم فاشیستی ترکیه را زبون ساخت.

به جشنواره فلم کن راه یافت ولی برای ۱۷ سال در ترکیه ممنوع قرار داده شد. در عکس العمل به این فلم، دولت ترکیه حق شهروندی یلماز را از او گرفت و



محکومیتش به بیست و دو سال زندان بیشتر افزایش یافت. در جریان ساخت این فلم در جواب به پرسش «کریس کوچرای» که چرا زندان را سوژه فلمش قرار داده، چنین می گوید:

«دو دلیل وجود دارد. اول این که مضمونش به شرایط فعلی ترکیه بسیار مطابقت دارد. سپس، هنوز آماده نیستم در اروپا فلم بسازم.»



آرامگاه یلماز گونای در قبرستان «پرلاشز» پاریس

یلماز در سپتامبر ۱۹۸۴ در سن ۴۷ سالگی به علت سرطان معده در پاریس درگذشت و در گورستان «پرلاشز» دفن گردید. یکی از روزنامه های ترکیه مرگ او را چنین اعلام کرد: «فلم تمام شد!» یلماز گونای در بیش از ۹۰ فلم بازیگری نمود و فلمنامه ۲۵ فلم را نوشت یا کارگردانی کرد. در ۱۹۹۹ «پرادپ بیسواس»، فلمساز و منتقد فلم انگلیس هندی الاصل، کتابی در مورد زندگی یلماز تحت عنوان «یلماز گونای: جنگجوی سینما» نوشت که در آن بر زندگی پر خم و پیچ یلماز و مبارزه او از طریق فلم هایش می پردازد.

در کشور مافیایی شده ما از فلم های یلماز گونای در تلویزیون هایش خبری نیست تا مبادا از طریق آنها مردم افغانستان به آگاهی دست یافته همانند ملت مبارز کرد برای حقوق شان برخاسته رژیم فاسد را سراسیمه سازند. در تلویزیون های مافیای ما تا بخواهی فلم های تحذیرکننده و ضدهدنری هندی پخش می شوند اما از نمایش فلم های آگاهگرانه شیام بنیگل، ساتیا جیت رای و غیره اجتناب می گردد.



با دیدن فلم های پرصلابت یلماز می توان دلایل خیزش های کنونی مردم ترکیه علیه رژیم مستبد آنکشور را دریافت. وضعیت واقعی ملت ترکیه بخصوص کردها تحت رژیم های جنایتکار و ضدمردمی را فقط از طریق آثار یلماز می شود دید نه درامه های ماورای مبتذل «عفت»، «پنج خواهر»، «زمان»، «وداع»، «بعد پنجم»، «وجدان» و غیره که برنامه شده در چینل های تلویزیونی افغانستان، ایران، پاکستان و کشورهای مختلف خاورمیانه پخش می شوند تا مردم را عمیقتر به خواب خرگوشی سوق داده از خیزش و مبارزه به دنیای رویاها بکشانند. بطور مثال از طریق درامه «دنیای اسرار» تلاش صورت می گیرد که به مردم نگویند ما تلقین گردد که به جای کار و تلاش دست روی دست نهسته در فکر معجزه از آسمان ها باشند و دل به تقدیر دهند چون در هر کار زشتی که با شما صورت می گیرد، اسراری نهفته است که به خیر شما خواهد بود.

درامه های کثیف ترکی عمده با کمک های مادی امریکا به همکاری دولت ترکیه ساخته شده به زبانهای مختلف ترجمه و پخش می شوند. یکی از این درامه های متعفن «عشق ممنوع» است که به ۱۳ زبان ترجمه و در کشورهای آسیای میانه و جنوبی، عربی و اروپای شرقی نشر می گردد. درین درامه با دروغ و نیرنگ نشان داده می شود که همسویی ترکیه با امریکا، این کشور اسلامی را به نماد دموکراسی، آزادی و ثروت افسانوی بدل کرده است. درین درامه برعکس فلم های گونا، زندان بیشتر به هتل پنج ستاره می ماند و زندانبانان با شما همچون خدمه های هتل برخورد می کنند.

بقیه از صفحه ۷۶

## «پوهنتون افغان» فابریکه ...

طالبان در واقع چوپه های خلف جاهلی به نام ملای لنگ اند که به دستور انگلیس ها علیه امان الله خان، شاهزاده روشنفکری که پوزه استعمار پیر را به خاک مالیده بود، بغاوت کرد تا جلو اصلاحات مترقی و انسانی دولت امانی را بگیرد. امروز نیز طالبان به همان صورت توسط استخبارات انگلیس، امریکا و پاکستان جهت فرو بردن عمیقتر کشور ما به گنداب جهالت و وحشت مورد استفاده قرار می گیرند. تبلیغ دستگاه دروغپراکنی بریتانیا برای این لشکر جاهلان از همین سیاست آب می خورد.

گزارشگر: شبیر

## شغنان درد دیده شهر محروم و مهجور



شغنان از ولسوالی های بدخشان است که در امتداد دریای پنج موقعیت و حدود ۳۵ هزار نفوس دارد. مرکز این ولسوالی با شهر فیض آباد تقریباً ۸ ساعت فاصله دارد و شش ماه زمستان راه های مواصلاتی آن مسدود بوده و مردم از مواد ارتزاقی قبلاً ذخیره شده استفاده میکنند.

اهالی شغنان بعد از شکست حکومت نجیب و حاکمیت مجاهدین مصایب و مظالم غیر انسانی بيشماری را از جمعیتی ها متحمل شدند. عبدالاول یکی از قومندانان بصیر خالد و افرادش بر این ولسوالی حمله برده نه تنها تمام هست و بود و حتی ظروف کهنه را به غارت بردند بلکه به عزت و ناموس مردم هم رحم نکردند. این قومندان خونخوار به جنایات و خیانت های متذکره اکتفا نکرده،

شغنان را به مجاهدین تاجیکستان فروخته پول‌های گزافی به دست آورد. در سالهای ۱۳۷۴-۱۳۷۶ برهان‌الدین ربانی گروه‌های جنایتکار اخوانی تاجیکستان را در افغانستان پناه داد که شغنان به یکی از مراکز آنان بدل شد. با جابجا شدن این ستم‌پیشگان، مردم بر علاوه زورگویی و ظلم آنان، مورد ضربات راکتی عساکر روسی مستقر در مرز تاجیکستان قرار می‌گرفتند تا اینکه به تاریخ ۱۶ اسد ۱۳۷۶ هزاران هزار مردم به تنگ آمده با سلاح و سوت و داس بنیادگرایان تاجیک را از منطقه شان راندند. تعدادی از آنان که راه گریز نداشتند تسلیم و برخی نیز از راه دریا فرار نموده و یا کشته شدند. این قیام مردمی علیه سلاح به دستان ناموس شناس هرگز از صفحات تاریخ زدوده نخواهد شد. مردم شغنان نشان دادند که اگر کسی به خاک شان تعرض و به ناموس و عزت شان دست درازی کند، سرنوشتی جز این نخواهد داشت ولو خود را با هفت قلم رنگ دینی و جهادی بیاراید.



با عشق و علاقه‌ای که شغنایی‌ها به علم و دانش دارند اکثریت پیر و جوان آن باسواد اند. معلمان مکاتب و استادان دارالمعلمین در دوران زمامداری سیاه ربانی، مکاتب و دارالمعلمین را حفظ و الی ده سال بدون معاش به شاگردان تدریس نمودند و نگذاشتند دروازه‌های آن به روی فرزندان شان بسته گردد. مکاتب اکثر ولسوالی‌های بدخشان و حتی تخار برای تدریس علوم طبیعی به علت ورزیده و مجرب بودن معلمان را از شغنان استخدام می‌کنند. گرچه در این

اواخر معلمان خوب اکثراً به دلیل عدم تکافوی معاش و نبود امنیت استعفا داده به مناطق خویش برگشته‌اند.

مشکلات ترانسپورتی، بزرگترین معضل مردم بدخشان به حساب رفته و مانع عمده در برابر ورود دختران به یگانه دارالمعلمین این ولسوالی می‌باشد. چون لیلیه‌ای برای دختران وجود ندارد آنان هر روزه باید هشت الی ده ساعت پیاده بروند تا به این مرکز حاضر برسند. بخصوص فارغان دختر آن از بی‌سرنوشت‌ترین افراد بوده و زمینه کار در هیچ

جریان امتحان رقابتی در شغنان که فقط چهارده تن از این میان استخدام شدند.

مرجمی حتی مکاتب را ندارند. سالانه به صورت نورمال ۲۰۰ الی ۴۰۰ محصل فارغ میشوند ولی آمريت معارف شغنان در یک امتحان رقابتی تنها چهارده نفر را در سال ۱۳۹۲ جذب و استخدام نمود.

۱۸ لیسه نسوان و به همین تعداد لیسه‌های ذکور در شغنان وجود داشته و تقریباً ۱۳۰۰۰ شاگرد دختر و پسر در این مکاتب تدریس میشوند. وضعیت تعداد زیادی از این مکاتب به علت نبود جای مناسب، میز و چوکی، کتاب، مواد درسی، لابراتوار و مهمترین مشکل یعنی بعد فاصله برای معلم و شاگرد دلگرمی را از آنان گرفته است. معاش معلمان شغنان به علت دور افتاده بودن پس از ماه‌ها تاخیر به دسترس شان قرار میگیرد.

شغنان از آن جمله ولسوالی‌های افغانستان است که اگر چه شیوه تولید و سطح اقتصاد آن با سایر مناطق زیاد تفاوت ندارد ولی از لحاظ فرهنگی رنگی دگر دارد. مثلاً زنان بدون برقع و حجاب در شهرها گشت و گذار میکنند. میگویند روزی مولوی عبدالناصر قومندان امنیه شغنان که از عدم رعایت حجاب توسط زنان نفرت دارد، از زنی میپرسد که چرا روی لیج و بدون چادری گشت و گذار میکند، خانم بدون معطلی به قومندان اظهار میدارد که اگر



خدا میخواست که زنان روی لچ نباشند و چهره شان پوشیده باشد، چنانچه به سنگ پشت نقاب داده، زنان را هم با نقابی خلق میکرد. پس روی لچی که مورد پسندتان نیست سلیقه شخصی شماست نه امر خدا!

برعلاوه تربیه فرزندان و کارهای خانه، زنان اکثراً در تمامی امور زندگی دوشادوش مردان کار میکنند. در گلکاری، تربیه مواشی، پشم‌ریسی، گلیم‌سازی، جمع‌آوری محصولات زراعتی و باغداری نقش فعالی دارند.

وقتی یک پست دولتی به رقابت گذاشته می‌شود، تعداد زیادی درخواست‌دهندگان را دختران و زنان تشکیل میدهند؛ در مصافحه با مردان دست میدهند؛ خواهش اعضای فامیل در قسمت انتخاب همسر نقش درجه دوم را دارد و عروسی با اقارب نزدیک اصلاً وجود نداشته و مصارف عروسی بی‌اندازه پایین است.



زنان شغنان نقش مهم در تمامی فعالیت‌های تولیدی دارند.

افکار ضد زن و تبعیض نسبت به آنان که در سایر نقاط افغانستان منجمله بدخشان حاکم است، نه تنها در شغنان بلکه در ولسوالی‌های زیباک، اشکاشم و واخان ضعیف بوده در تعدادی از این ولسوالی‌ها دختران و پسران الی صنف دوازده یکجا درس میخوانند.

با آنکه آب‌های جاری دائمی برای ایجاد بندهای برق در شغنان موجود است و با مصرف کم نه تنها این ولسوالی بلکه چندین ولایت همسایه بدخشان میتوانند صاحب برق ارزان گردند، ولی دفتر آغاخان با مصارف هنگفت برق را از تاجیکستان برای قسمت‌هایی از این ولسوالی وارد نموده است.

شغنان چون در امتداد سواحل دریای پنج موقعیت دارد، زمین‌های زراعتی آن کم بوده محصولات آن حداقل نیازمندی‌های باشندگان را تکافو نمیکند. مقداری از زمین‌های موجود اکثراً مورد تهدید آب دریا قرار داشته و سیلاب‌ها و طغیان آب منبع عواید اهالی را تخریب مینماید. بدبختانه این معضل از

گذشته‌ها تا کنون ادامه دارد.

اکثر مردم این ولسوالی به زبان شغنانی صحبت میکنند ولی شغنانی‌های منطقه روشن‌ها به زبان روشانی صحبت که با سایر لهجه‌های بدخشان تفاوت زیادی دارد.

در این ولسوالی با وجود نفوس زیاد و پراکندگی آن در مساحت طولانی دو کلینک دارد که یکی آن در مرکز شغان و دیگری به شکل سیار کار میکند. تداوی به شکل ابتدایی در این کلینک‌ها صورت گرفته، مریضانی که نیاز به جراحی داشته باشند یا به تاجیکستان انتقال داده میشوند و یا هم فاصله‌های طولانی ده‌الی پانزده ساعته را طی و به فیض‌آباد می‌آیند.

بنیاد آغاخان که حضور ملموس کمک‌رسانی و پیشبرد پروژه‌ها را در ولایات تخار و بدخشان دارد، یگانه موسسه‌ایست که در ولسوالی‌های اسماعیلیه‌نشین بدخشان بصورت مستمر فعالیت میکند. برخلاف شایعاتی که موسسه آغاخان بیشتر به فکر توده‌های اسماعیلیه است این موسسه بیشتر به منافع انجوبی‌اش می‌اندیشد تا به مردم اسماعیلیه. پروژه‌هایی را که آغاخان در این مناطق تحت کار می‌گیرد چندین برابر مصارف واقعی هزینه برمی‌دارند. مافیای حاکم در این انجوها، پروژه‌ها را مطابق میل خود برآورد نموده پیشبرد کار آن را به شرکت‌های مربوط افراد معین می‌سپارند. مثلاً در جریان سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ که اعمار پروژه پل قریه کشکتان ولسوالی فرخار ۲۹۰ هزار دالر هزینه برداشت درحالی‌که از ظاهر پل میشود دانست که بیش از نیم این پول به جیب زده شده است. دلیل انتخاب پروژه‌ها در مناطق دور دست اسماعیلیه مذهب بدخشان توسط بنیاد آغاخان پوششی به این دزدی‌ها گردیده است.

زندگی برای شغنانی‌ها به دلیل نبود کار و عاید خیلی دشوار است زیرا محصولات زراعتی و باغات شان گوشه کوچکی از نیازمندی‌های زندگی شان را هم تکافو نمیتواند. به همین دلیل اکثر جوانان جهت تأمین نیازمندی‌های شان به ایران می‌روند و یا به اردو و پولیس رجوع میکنند. گفته میشود که بیشتر از ۱۰۰۰ نفر از اهالی شغان در اردو سرباز اند.

وضعیت اقتصادی و سطح زندگی مردم شغان نهایت خراب بوده آنان خود را از بی‌پناه‌ترین و بی‌واسطه‌ترین مردم در افغانستان احساس میکنند. دلیلش هم برخورد متعصبانه و تبعیض‌آمیز مذهبی نسبت به آنان است تا جایی که به دلیل عدم پابندی به ارکان اسلامی مورد استهزا قرار می‌گیرند.



نویسنده: کاوه عزم

## صحنه اعدامی که به حماسه بدل شد



به تاریخ ۱۱ اسد ۱۳۸۶، خبرگزاری «رویترز» تصویری از جریان اعدام دو جوان باشهامت توسط رژیم خونخوار ایران را مخابره کرد که به زودی جهانی شد و لقب «عکس دهه» را گرفت. جوانی که در

آخرین لحظات حیاتش در برابر استبداد «ولایت فقیه» لبخند زده درحالی که با گام های استوار به سوی تناب دار قدم برمی داشت، دستان ولچک زده اش را به علامت خداحافظی به سوی جمعیتی که ناظر وحشت آخندی بودند تکان می داد. این جوان سرفراز و مبارز که در آستانه مرگ نیز جلادان رژیم را به سخره گرفته زبون ساخته بود، مجید کاووسی فر ۲۸ ساله بود که همراه با برادرزاده اش حسین کاووسی فر ۲۴ ساله در ملاء عام اعدام شد.

مجدید کاووسی فر و حسین کاووسی فر به تاریخ ۱۱ اسد ۱۳۸۴ قاضی حسن

احمدی مقدس، رئیس مجتمع قضائی ارشاد تهران را که به قصاوت شهرت داشت و پیاپی حکم اعدام آزادیخواهان را بدون مطالعه دوسیه شان صادر می کرد در خیابان احمد قصیر تهران با شلیک تفنگچه اعدام انقلابی نمودند. آنان با اینکار خود قصد داشتند از خون شریف دیگراندیشان و نویسندگان مردمی و بیگناهی که توسط قاضی مقدس طی چند دهه و بخصوص در جریان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ به زمین ریخته شده بودند انتقام بگیرند.



مجید کاووسی فر که یک کارگر بود و درد و رنج و بی عدالتی موجود در جامعه را با تمام وجود حس می کرد نمی توانست در مقابل قتل عام مبارزین و روشنفکران، شلاق زدن و سنگسار زنان، توهین و تحقیر جوانان... بسان روشنفکران اجیر و خنثی بی تفاوت و خاموش بنشیند و جبین بر پای ستمگران بساید. به همین دلیل به گفته خودش بخاطر ریشه کن کردن ظلم دست به ترور یکی از سرجالادان زد.

رژیم منفور ایران می خواست با اعدام این دو قهرمان آتش خشمی را که در دل مردم شعله ور است خاموش نموده، فضای رعب و وحشت را تشدید بخشد. ولی مجید و حسین چنان شجاعانه به پای دار رفتند که با لبخند و دست تکان دادن، صحنه اعدام را به میدان

با آنکه مجید و حسین کاووسی فر با دستان کثیف رژیم آخوندی اعدام شدند، اما لبخند آنان به مرگ درس رزمندگی و ایستادگی بود به مردم مبارز ایران و جهان.

مقاومت و رزمندگی در برابر آدمکشان آخوندی مبدل کرده این قصد قصابان «ولایت فقیه» را خنثی نمودند. آنان نه تنها از اعدام یک جلاد اظهار پشیمانی نکردند بلکه اعلام کردند که اگر باز هم شانسی برای زندگی کردن بیابند تا

مرگ دژخیمان به مبارزه ادامه خواهند داد. آنان نشان دادند که ماشین کشتار جمهوری اسلامی توان شکستن روحیه رزمندگی و ایستادگی دگراندیشان را نداشته برعکس آنان را مصمم تر می سازد.

به همان پیمان که کشته شدن قاضی قسی القلب باعث شور و شعف مردم رنج دیده ایران شده بود، اعدام کاووسی فرها و آن حرکت پرغرور و حماسی آنان در برابر چوبه دار تنفر عمیق مردم را در برابر دستگاه فاسد ملایی در آنکشور برانگیخت و این جوانان رشید مورد استقبال و حمایت گرم و سراسری قرار گرفتند و آندو به حق به استوره ایستادگی در برابر ستم بدل گشتند. مجید که تمامی ارکان وجودش را کینه در برابر دستگاه خون و خیانت جمهوری اسلامی فرا گرفته بود، در آخرین لحظه زندگی خود گفت:

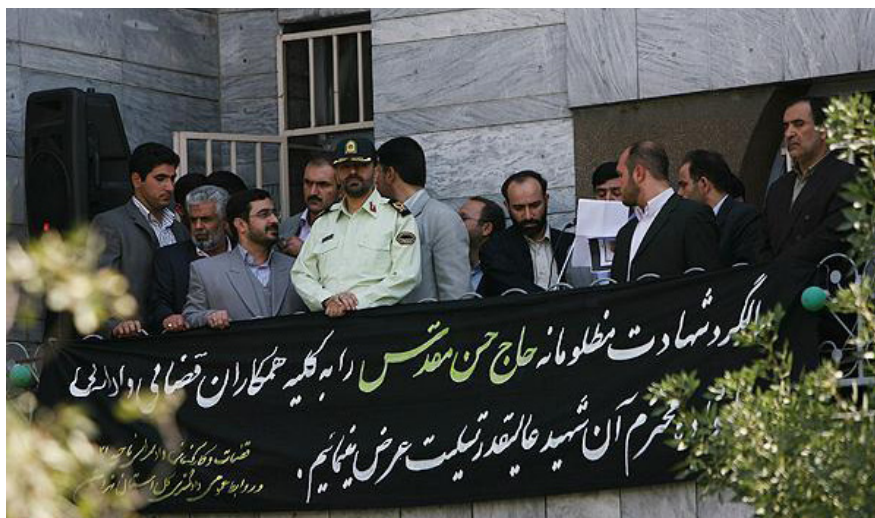
«به درجه ای از فهم و شعور رسیده ام که تشخیص بدهم چه کسی فاسد است و با حسین هم عهد شده بودم که هرکسی را تشخیص می دهیم فاسد است بکشیم.... می خواستم آن قدر مسئول و قاضی در این مملکت بکشم تا اشک رئیس قوه قضاییه دربیاید.»

مجید پس از ترور قاضی مقدس به سفارت امریکا در دوی رفته خواستار پناهندگی سیاسی شد ولی زد و بند پس پرده امریکا و ایران باعث شد که ماموران سی.آی.ای مستقر در دوی او را به دولت سفاک ایران تسلیم دهند و بدینصورت بود که یکبار دیگر افشاگری های اری بن مناشه (مامور امنیت ملی دولت اسرائیل) در کتاب «پول خون» در باره ساخت و پاخت های پس پرده رژیم ایران با امریکا ثابت شد.

با آنکه خود مجید کاووسی فر گفته بود که عمل او سیاسی است ولی دولت آزادی کش ایران بخاطر پایین آوردن ارزش جانبازی این جوانان شرافتمند تلاش کردند عمل آنان را «فاقد انگیزه سیاسی» نمایان سازند. البته جهالت پیشگان آخندی نگفتند که اگر آنان «انگیزه سیاسی» نداشتند پس چرا به قیمت جان شان یکی از بدنامترین قاضیان قاتل دهها آزادیخواه ایران را مردار کردند. اگر ایندو به گروههای مسلح مشهور رابطه نداشته اما مجموع کار و زندگیشان حاکی از مطلقا سیاسی بودن شان است.

رژیم منفور در کنار اینکه ایندو را افراد غیر سیاسی نامید، با دروغ های

شرم آور اتهام سارق و قاتل را نیز بر آنان بست تا افکار عامه را علیه آنان تحریک کرده از ظهور دو قهرمان جان برکف دیگر در اذهان مردم جلو گیرند چون آنان به تجربه دریافته اند که چه در دوران خونبار پهلوی و چه طی بیش از سی سال حاکمیت جهالت پیشگان مذهبی صدها انقلابی ایران با به سخره گرفتن مرگ جایگاه ویژه‌ای در قلب مردم یافتند. خون پرنجابت خسرو گل‌سرخ‌ها، سعید سلطانی‌پورها، امیر پرویز پویان‌ها، فرزاد کمانگر‌ها، شیرین علم‌هولی‌ها و دهها رزمنده ارجمند دیگر ایران که مرگ را بر زندگی پرذلت ترجیح دادند، بدون شک مایه الهام بیشمار کاووسی‌فرها در آینده خواهند بود چیزی که همچون کابوسی سران رژیم اسلامی ایران را وحشتزده نگه‌میدارد. ترور فردی شیوه مناسب و مورد تایید برای رهایی از بند استبداد نمی‌تواند باشد، اما این دولتهای جبار و خونریز نوع «ولایت فقیه» اند که با راه اندازی حکومت وحشت و جنایت و بستن تمامی راه‌های مبارزه به روی مردم، تعدادی را ناچار می‌سازد که دست به تفنگ برده قانون را در دست گیرند.



قاضی سعید مرتضوی (از چپ سوم) مدعی العموم وقت تهران کسی که حکم اعدام مجید و حسین را صادر کرد بخاطر داشتن رابطه نزدیک با «حسن احمدی مقدس» و کینه بسیاری که نسبت به مجید کاووسی‌فر داشت، شخصا در مراسم اعدام آنان شرکت کرد ولی کاووسی‌فر با لبخند قهرمانانه جلادان رژیم سفاک را خوار و ذلیل کرد.

مجید و حسین با قربانی جان شان در واقع ندا سر دادند که در مقابل دولتی که بسان گرگ هار صداهای مخالف را خفه می کند و کوچکترین ارزشی به اصول انسانی و دموکراتیک قایل نیست، مبارزه اصلاح طلبانه نمی تواند به جایی برسد.

از خون کاووسی فرها هزاران مبارز دیگر سربلند خواهد کرد که رژیم پوسیده و بوگرفته آخندی را به زباله دان تاریخ خواهد فرستاد.

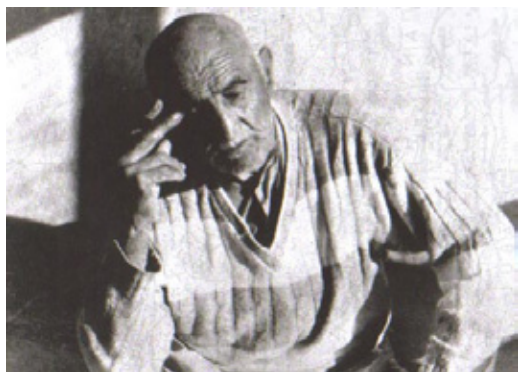


چه بیباکانه زیر دار  
دلاور مرد آزادی  
تنفر را به لبخندی  
سراسر صحنه را  
با دستی در بندی  
که جلاد زمان را  
بس زبون می کرد  
سکوت زندگان را  
واژگون می کرد  
شکوه‌مندان برپا داشت.  
چه «خسرو» \* گونه اعدامی!  
چه عشق پرور لبخندی!  
که می آموخت؛  
جهان را با تبسم شاد باید کرد  
ستمگر را باید کشت.  
کابل - آئن

\* اشاره به خسرو گل‌سرخ‌ی مبارز و شاعر ستم ستیز ایران که در برابر عدالت رژیم شاهی از مردمش به دفاع برخاست و مرگ را بر تسلیم و خواری ترجیح داد.

نویسنده: مجید احمدی

# جمشید خان «شعله» ملاک مستبد تخار که در کتاب درسی سفیده مالی شده



روزی نگاهم به چاپ تازه کتاب درسی صنف دوازدهم افتاد که در مکاتب تخار تدریس می شد. یکی از عناوین این کتاب به فرد منفور و مفلوکی از تخار بنام جمشید «شعله» اختصاص یافته، او را به مثابه یک چهره درخشان فرهنگی و

عالم وطن‌دوست معرفی نموده بدینصورت به میلیون‌ها جوان ما که این کتب مملو از تحریف و دروغ را می‌خوانند خیانت روا می‌دارند. برای روشن شدن ذهن خوانندگان با استناد به تاریخ اشاراتی می‌کنم به شخصیت جمشید خان تا به ماهیت او و معارف سیاه بخت و آلوده به مکروب این وطن آشنا شویم. جمشید شعله مشهور به «معاون جمشید» فرزند افسقال فیض الله متنفذ



شریر ولسوالی چاه آب است که در زمان حکومت نادر خان در خان آباد کندز بحیث معاون جریده «اتحاد» تقرر یافت که از همان زمان به بعد به نام معاون جمشید معروف شد. البته معاونیت اوهم داستان طولانی دارد.

زمانیکه ابراهیم بیگ یکی از باسملچی های شوروی با هفتصد سوار جنگی از آن طرف آمو دریا به ولایات قطغن و بدخشان متواری شد، نادر خان آنان را به بیعت دعوت نمود. او بیعت را نپذیرفت در نتیجه شاه محمود خان برادر نادر خان با یک تعداد سپاه دولتی و عده کثیری از لشکر عشیره ای از اقوام پکتیا به خان آباد کندز که در آن زمان مرکز تجارت سمت شمال افغانستان بود، لشکر کشی کرد. این قوای ایلجاری زیر نام تابع ساختن لقی و ابراهیم بیگ، هزاران نفر خان آباد را آواره و صدها نفر را قین و فانه نموده به توپ می پراند و فراوان به فرزندان مردم تجاوز می کند که داستان خیلی غم انگیزی دارد. مرحوم میر غلام محمد غبار در صفحات ۷۷ و ۷۸ جلد دوم کتاب مشهور خود «افغانستان در مسیر تاریخ» می نویسد:

«شاه محمود خان در قوس ۱۳۰۹ تا اسد ۱۳۱۰ مدت هشت ماه در خان آباد قطغن چنان دستگاه بر پا کرد که با دستگاه سلطنت مرکزی افغانستان فرقی نداشت و این دستگاه بدون محاکمه و محکمه‌ای زندانهای جدید الاحداث خان آباد را با صد ها نفر از مردم بی گناه این مرز بوم به شمول زنان و مردان مالا مال نموده بود و درین شکنجه خانه ها که پر از چوب و تازیانه، قین و فانه بود و کشتار ها و اعدام های دسته جمعی به عمل آمد. زنان محبوس در خانه جمشید خان مورد تعرض و هتک عصمت قرار میگرفتند.»

«شاه محمود خان متهمین به حمایت از ابراهیم بیگ را زیر قین و فانه قرار داد تا مجبور به اعتراف گردند، زنان مستور را در سرای جمشید خان ( درخان آباد) تحت نظر محافظین بیگانه نگه میداشت و از تجاوز به ناموس آنان جلوگیری نمی کرد...»

البته ارتباط جمشید خان از همان زمان با دربار خاندان شاهی و بعداً رابطه مستقیم با شخص ظاهرشاه بود. او به حدی با دربار رابطه ی نزدیک داشت که زور والی و ولسوال به او نمی رسید.

این خاین هرچه دلش می خواست در حق مردم مظلوم چاه آب انجام می داد. بچه ها و دختران مردم را نمی گذاشت تا مکتب بروند و برعکس دختران و پسران خودش تحصیلات عالی انجام میدادند؛ چوب و درخت مردم را بدون اجازه ی شان هر قدر که دلش می خواست قطع می کرد؛ برای مزدور کاران و دروگران خود گاو و گوسفند مردم را بدون اجازه صاحبش ذبح مینمود و به مصرف میرساند؛ در فصل پسته چینی که ولسوالی چاه آب پسته زار وسیعی دارد راه های منتهی به پسته زار را مسدود کرده تمام پسته های چیده شده مردم را به زور می گرفت و مردم با جوال های خالی و چشم پر اشک به خانه های خود بر می گشتند.

جمشید در هماهنگی بزرگان و موی سفیدان چاه آب پلان اعمار مکتب ذکور چاه آب را روی دست میگیرد. مکتب متذکره به کمک دهقانان و اهالی فقیر چاه آب تقریباً تکمیل میشود. بعد از اینکه مکتب تکمیل شد جمشید اجازه نمیدهد تا شاگردان از مکتب استفاده کنند. مردم به کریم فروتن که

## دو چهره فرهنگی و ادبی

### پوهاند عبدالحی حبیبی و جمشید شعله



شعله



حبیبی

حبیبی یکی از چهره های ادبی بوده که به زبان های دری و پشه توایی در ما افغانستان در سال (۱۲۸۹) هـ. ش. به کندهار دیده به جهان گشود؛ تعلیمات همان وقت را در کندهار به پایان رسانید و در همان جا به حیث

پوهاند حبیبی در سال ۱۳۲۷ هـ. ش. از طرف مردم کندهار به حیث عضو شورای ملی کشور انتخاب گردید؛ هنوز دوره وکالت در پارلمان را به پایان نرسانیده بود که به سبب اختلافات با حکومت وقت از کشور بیرون رفت؛ مدتی در شهر کراچی به



وزیر معارف گلبدینی بخاطر پنهان کردن جنایات برادران وحشی خود میخواهد تاریخ سی ساله را حذف کند و در مقابل جلادانی چون شعله را قهرمان میسازد.

نفر اول حکومت وقت بود عریضه میکنند. کریم فروتن جمشید را احضار مینماید که چرا نمیکند؟ مردم از مکتب استفاده کنند. او به جواب فروتن اظهار میدارد که من برای شاگردان مکتب نساخته‌ام. من برای مال و منال جای تهیه نموده‌ام. به این شکل قضیه سربویشیده باقی می ماند و کسی به جمشید چیزی گفته نمیتواند.

در اولین مظاهره شاگردان لیسه چاه آب که در زمان ظاهرشاه صورت گرفته بود افراد جمشید خان لیدر های مظاهره را شبانه از خانه شان ربوده مورد لت کوب و تجاوز جنسی قرار دادند. بعد از اینکه پدران آن جوانان را احضار نمود و با گرفتن سند مبنی بر پشیمانی از تظاهرات و دادن تضمینی که در آینده به چنین کاری دست نمی زنند، آنان را رها ساخت.

زمان الدین علاقه دار برادر ارشد حاجی عین الدین «عینی» رقیب سر سخت جمشید بود. او چون فرد خوشنام و با تقوایی بود در برابرش کینه می ورزید تا آنکه طی دسیسه ای در یکی از محافل به او زهر خوراند و از سر راه خود برداشت.

مولوی عالم که در هندوستان تحصیل نموده بود و در پهلوانی و ورزش های رزمی شهرت به سزایی داشت در یکی از محافل با جمشید مسابقه داده او را طوری به زمین کوبید که عاقبتش به شفاخانه رسید. جمشید ازین واقعه عقده به دل گرفت بعد از مدتی ذریعه افراش به مولوی زهر داده شهیدش ساخت. عارف چاه آبی که از شاعران مشهور ولایت تخار است، مدت زمانی را در نشریه "اتحاد" کار میکرد. عارف تصمیم میگرفت اشعارش را به چاپ برساند. جمشید ازین موضوع آگاه شده ظاهراً به نیت همکاری در قسمت نشر اشعارش نزد عارف میرود. عارف اشعارش را به جمشید سپرده تا بشکل کتاب به نشر برسد. جمشید اشعار عارف را میگیرد و مدتی بعد به عارف می گوید که اشعار از نزد گم شده است. جمشید که خود را بیدل شناس وقت میدانست با استفاده از اشعار دزدی شده عارف، کلیات شعر را به نام خود بیرون میدهد. بعداً عارف شاعر درین زمینه چنین گفت:

داشتیم از مسلک دیرینه دو سه بیت و غزل  
به فریب او ز کفم برد و چه کنم

خلاصه این خان ظالم و شریر و در ضمن مریض روانی برای مردم چاه آب نه

زمین گذاشت و نه امنیت. به هست و بود شان همیشه تعرض میکرد و شریر ترین خان در منطقه محسوب میشد. چنانچه عارف چاه آبی شاعر مشهور ولسوالی چاه ولایت تخار در موردش می گوید:

آفرین بر شوره خاک فتنه انگیز چاه آب  
موتر ابلیس را جـمشید چالان میکند

جـمشید قد بلند و هیکل قوی داشت. مردم محل وی را دراز بی نیاز میگفتند. که البته بی نیاز درین جا به معنی دراز بی حد آمده. چنانچه عارف چاه آبی شعری درین باره به وی سروده است:

در درازی دراز کستی زن      احمق و بی نیاز کستی زن  
امر بمعروف میکند ما را      خود او بی نماز کستی زن

آمر بشیر چاه آبی یکی از قومندانان جنایت پیشه چاه آب که سالهای قبل مردم چاه آب مثل سگ او را از منطقه چغ نمودند، برادر زاده او است. این خاندان به شکلی از اشکال هنوز هم به گرده های مردم سوار هستند.

بقیه از صفحه ۸۴

## شهامت ادوارد اسنودن ...

می سازد و حریم خصوصی شان توسط این شرکتها مورد تهدید قرار می گیرد، شرکتهایی که برای کسب پول ممکن به راحتی اطلاعات شخصی افراد را در اختیار منابع دیگر قرار دهند. درست همانگونه که شرکت های امنیتی خصوصی طی یازده سال گذشته در افغانستان به یک منبع فساد و ناامنی و جنایت بدل شده اند، جامعه امریکا نیز از خصوصی سازی خدمات نظامی و استخباراتی توسط دولت شان رنج می کشند.

ظهور اسنودن ها برای هزارمین بار ثابت می سازد که دولتهای جبار و ضد دموکراتیک با توسل به بزرگترین ماشین جنگی و استخباراتی نیز قادر نیستند انسانیت را نابود کرده تمامی وجدانها را آلوده سازند، کسانی حتی از درون دستگاه پوسیده شان علیه شان برمی خیزند. اسنودن ها در واقع با به خطر انداختن حیات شان بزرگترین درسها را به مردم جهان می دهند تا از ماهیت واقعی و پلید دولت امریکا آگاهی یابند.

نویسنده: کاوه عزم

# به زندگی پر مشقت و درد آور هموطنان هندو و سیک باید خون گریست



سیکها و هندوها ستم  
دیده ترین باشندگان افغانستان  
اند که از ابتدایی ترین  
حقوق انسانی محروم بوده  
وضعیت ابتر شان قلب هر  
انسان شرافتمند را جریحه  
دار می سازد. طی سه دهه  
حاکمیت سیاه و ننگین  
جلادان تنظیمی، طالبان  
جاهل و خونریز و دولت

فاسد کیزی بدترین جنایات و حق تلفی ها در حق آنان صورت گرفته که تا  
هنوز ادامه دارد. این توحش باعث گردیده است که اکثر آنان مجبور به ترک  
افغانستان شوند و آنانی که هنوز در کشور اند از آینده خود سخت در هراس  
اند.

سیکها تقریباً از ۵۰۰ سال به اینسو در افغانستان زندگی می کنند که به گفته خودشان تا قبل از به قدرت رسیدن تنظیم های وحشی در یک فضای صمیمیت و دوستی با دیگر مردم اطراف و نواحی خود زندگی می کردند ولی پس از حاکمیت باندهای غارتگر اخوانی عرصه زندگی بر روی آنان تنگ شد و به نامهای «کافر» و «بیگانه» آزار و اذیت می شدند که فعلاً در تمام افغانستان ۳۷۲ فامیل باقی مانده اند و بس.

طی سالهای ۱۹۹۲-۹۶ اکثر معابد سیکها به سنگرهای جنگ مبدل شده و یا ویران شدند، مال شان به حیث «غنیمت» چور می شد، بر ناموس شان تجاوز صورت می گرفت و خانه و زمین های شان توسط اوباشان شورای نظار و دیگر تنظیم های مستبد در کابل غصب شدند.

راویل سنگ، رهبر سیکها در ننگرهار می گوید در دوران جنگ داخلی زمین و جایداد ما توسط جنگسالاران محلی چور شد. او به تاریخ ۱۸ مارچ ۲۰۰۹ به خبرگزاری IRIN گفت:

«قبل از جنگهای خانمانسور به تعداد ۱۶۶۷۳ فامیل هندو و سیک در افغانستان زندگی می کردند ولی در این سسی سال بیشترین درد و رنج را تحمل کردیم و اکثریت مردم ما افغانستان را ترک گفتند.»

معبد هموطنان هندوی ما در شهرکهنه کابل که در جریان جنگهای



معبد هموطنان هندوی ما در شهرکهنه کابل که در جریان جنگهای جنایتکارانه تنظیمی به مخروبه مبدل گشت.



جنایتکارانه تنظیمی به مخروبه مبدل گشت.

لاله حکیم دلسوز یک تن از باشندگان ولایات کندز می‌گوید که چند باب حویلی‌اش توسط قومندان جهادی میرزا ناصری چور شد.

«انجمن اجتماعی دادخواهان افغان» که بخشی از جنایات المناک جنگهای کابل را مستند سازی نموده است، گفتگویی با منایکی از زنان هندوی مقیم شوربازار کابل دارد که وحشتناک و دردآور است:

«از سالیان متمادی در کوچه هندوگذر شوربازار کابل بود و باش دارم. با داخل شدن تنظیم ها به کابل، افراد شورای نظار به قومندانی داراب حاکمیت منطقه شهر کهنه را بدست گرفت. در همان ابتدا درمسال ما را چور کردند و تمام بت های ما را به سرک عمومی انداخته، با خنده و تحقیر و مسخرگی به وسیله فیر مرمی سلاح های مختلف آن را در پیش چشمان ما از بین بردند. آنان برای ما گفتند که شما از هندوستان هستید چرا به وطن خود نمی‌روید؟ در حالی که این وحشی ها نمی‌دانستند که وطن اصلی و آبایی ما افغانستان بود و هست.

بعد از این حادثه قومندان داراب به افراد خود امر کرد تا منازل هندو ها را چور نموده خود شان را از خانه ها بیرون کنند. در همین حال افراد جنبش به رهبری دوستم به قومندانی رسول پهلوان نیز غرض غارت اموال ما داخل منطقه شدند.

دوستمی ها روی دزدی اموال خانه های مردم بی‌گناه با شورای نظاری ها جنگ را آغاز کردند. ما همه از ترس جنگ در منازل خود مخفی شدیم. با آنکه دروازه حویلی ما قفل بود افراد قومندان داراب با فیر مرمی کلاشنکوف آن را شکستاده داخل شدند. ما همه زنان از ترس خود را پشت یکی از اتاق ها که شکل الماری را داشت، پنهان نمودیم. پدرم به اسم بندرینات در صحن حویلی ماند. بعد از این که تمام اموال ما را غارت کردند یکی از آن ها که فکر می‌کنم سر گروپ شان بود امر داد تا پدرم را بکشند. دلیلش هم این بود که هندو هستیم، کافر هستیم و باید کشته شویم. ما از پناهگاه خود صحنه را می‌توانستیم تماشا کنیم. یکی از افراد این گروه که کلاه پکول به سر، چشمان آبی رنگ

و قد متوسط داشت با کلاشنکوف بالای پدرم فیر نمود. تمام اعضای فامیلم که در الماری پنهان بودند با دیدن صحنه قتل پدرم از مخفیگاه بیرون برآمدند. شلیک مرمی ها دوباره شروع شد. من در مخفی گاه از حال رفتم. زمانی که به هوش آمدم دیدم تمام اعضای فامیلم به قتل رسیده اند، چون تنها مانده بودم از ناچاری به یک فامیل مسلمان پناه بردم. بعد از گذشت مدتی با آن فامیل به پاکستان مهاجر شدم.»

من می گوید انتظار روزی را می کشد که در جامعه عدالت واقعی تامین شود و قاتلان فامیلش را به چوبه‌ی دار ببینند. گفته می‌شود در زمان حاکمیت باندهای تنظیمی و طالبان مردان هندو و سیک را به زور ختنه می‌کردند و بر آنان فشار وارد می‌شد که مسلمان شوند. طالبان حتی حکمی صادر کردند که باید هندوها و سیک ها یک تکه زرد را در بازوی شان ببندند که با توجه به آن بتوان آنان را از مسلمانان فرق نمود، کاری که فاشیست های نازی بر یهودیان در جریان جنگ دوم جهانی روا می‌داشتند.



یکتن از قربانیان  
جنگهای تنظیمی

مشکل دیگری که این هموطنان ما با آن مواجه اند نبود «هندو سوزان» است. آنان می‌گویند که تقریباً از صد سال بدینسو در منطقه‌ی قلچچه هندو سوزان داشتند که فعلاً باشندگان محل

مانع مراسم سوزانیدن اجساد شان می‌شوند. نمایندگان آنان می‌گویند بارها این مشکل را با مقامات در میان گذاشته اند ولی هیچ گوش شنوایی وجود ندارد. اینان ادعا دارند که دولت همیشه برایشان وعده های مفت داده ولی هرگز آن را عملی نکرده است. یکی دو تن هندو و سیک را که کرزی منحیت نماینده اینان در نهادهای دولتی جابجا نموده مثل دیگر مقرری های او افراد سازشکاری اند که بیشتر بلی گوی حکومت اند تا نماینده راستین این مردم مظلوم.

اینان گفتند که چندی قبل دولت در منطقه‌ی پلچرخی برایشان زمین داد ولی بعداً معلوم شد که آن زمین مربوط به کوچی هاست. به تاریخ ۱۶ نوامبر ۲۰۱۲ شماری از سیکها درحالیکه جسد یکی عزیزان شانرا بر شانه های شان حمل می کردند دست به اعتراض زدند. آنان می گفتند که مردم ما را نمی گذارند تا این جسد را بسوزانیم. معترضان اضافه نمودند زمانیکه به پولیس مراجعه کردیم آنان نیز ما را لت کوب کردند. دروند سنگ به آژانس خبری پژواک گفت:

«پولیس مرا به سیلی زد و گفت که هرگز شما را نمی گذاریم تا این مراسم را برگزار کنید.»

اوتار سنگ می گوید که در سال ۲۰۰۵ آنان دو جسد را از کابل به خوست و دو جسد دیگر را به جلال آباد و در سال ۲۰۰۷ دو جسد دیگر را به غزنی جهت سوختاندن بردند.

سیکها نه تنها در کابل بلکه در سایر ولایات نیز به این مشکل مواجه اند. بسن سنگ که در کابل زندگی می کند و برادرش فوت کرد بخاطر سوزاندن جسد به قلعه رفتند ولی مردم ممانعت کردند و اینان مجبور شدند که جسد را به جلال آباد انتقال دهند. وی افزود که هر کس این توان مالی را ندارد که اجساد خویشاوندان خود را از یک ولایت به ولایت دیگر انتقال دهد.

اقلیت های سیک و هندو در پهلوی مشکلات فوق از نعمت سواد و درس خواندن نیز محروم اند. آنان شکایت دارند که نمی توانند اطفال خود را به مکاتب بفرستند، زیرا در آنجا توهین و تحقیر می شوند و وزارت معارف مکاتب خاصی نیز برای آنان راه اندازی نکرده است. به گفته روبندر سنگ در حدود ۵۰۰ الی ۵۵۰ طفل در ولایات هلمند، لغمان، ننگرهار، کندز، کابل و... بخاطر توهین از مکتب رفتن باز مانده اند.

کلجیت سنگ ۹ ساله به تاریخ ۲۱ جولای ۲۰۱۱ طی مصاحبه‌ای با «انستیتوت گزارشدهی جنگ و صلح» گفت:

«مه مکتب می رفتیم ولی در آنجا اکثریت مسلمان مرا ریشخند می کردند به این خاطر حالا در یک مدرسه‌ی مذهبی غیررسمی خودم ما درس می خوانم.»

جگجیت سنگ ۱۱ ساله به آژانس خبری پژواک گفت:

«اکثریت اطفال ما حالا مکتب نمی‌روند، در مکتب توسط مسلمانان توهین می‌شوند، موهای شان را قطع می‌کنند و حتی لت و کوب می‌کنند، آنان به ما هیچ احترام نمی‌کنند.»



شماری زیادی از فامیلهای سیک و هند به علت نداشتن سرپناه در گرودوارها (معابد) شان زندگی پرمشقتی را سپری می‌کنند. یکی از اینچنین معابد در شهر کهنه کابل موقعیت دارد، جایی که در گذشته تعداد زیادی از این هموطنان معصوم ما در آنجا زندگی می‌کردند اما امروز فقط چند فامیل محدود باقی مانده اند که در داخل معبد با ترس و دلهره زندگی می‌کنند.

وضعیت ابتر و غیرانسانی خواهران و برادران هندو و سیک ما وجدان هر انسان آگاه و شرافتمند را جریحه دار می‌سازد. در کشوری که اقلیت های مذهبی اش با اینچنین روزگار تیره‌ای مواجه باشند، سخن گفتن از دموکراسی و آزادی در آن کشور به طنز مسخره‌ای می‌ماند و بس. آزادی و رفاه اقلیت های یک کشور، معیار آزادی آن جامعه است.

نویسنده: تیمور

# «پوهنتون افغان» فابریکه مدرن طالب کشی در قلب کابل



«دخترانی با لباس های رنگی در دانشگاه مقام های پیشین طالبان» عنوان گزارشی بود که به تاریخ ۱۷ می ۲۰۱۳ از طریق سایت بی.بی.سی فارسی به نشر رسید. این گزارش یکجانبه که بیشتر رنگ تبلیغاتی به نفع طالبان داشت از یک موسسه جدید تعلیمی به نام «پوهنتون

افغان» خبر می دهد که در چهارچوب سازمانی موسوم به «بنیاد افغان» در کابل آغاز به فعالیت کرده است. این موسسه از سوی مقام های پیشین طالبان تشکیل شده است. بنابر گزارش یاد شده در کنار آن یک مکتب هم فعال است که صدها دختر در آن آموزش می بینند.

وکیل احمد متوکل وزیر خارجه رژیم طالبان، عبدالرزاق فتاحی وزیر تجارت

طالبان، عبدالسلام ضعیف سفیر طالبان در اسلام آباد، مولوی نور جلال معاون وزارت داخله، فضل محمد فیضان معاون وزارت تجارت و شماری دیگر از مقام‌های رژیم طالبان مالکان این پوهنتون هستند که بطور رسمی در کابل فعالیت دارند. آنان ظاهراً می‌گویند که به مصارف شخصی دست به اینکار زده اند اما به احتمال قوی «فند» های کلانی از جانب نهاد های غربی چون یو.ایس. اید که مشتاق کمک به یکچنین مراکز متعلق به جنایتکاران اند بدست آورده اند.

بی.بی.سی از وکیل احمد متوکل وزیر خارجه جهالت پیشه ترین و پلید ترین رژیم تاریخ بشریت نقل می‌کند که «طالبان اصولاً مخالف آموزش دختران نبودند»، «در صورتی که هیچ گونه تهدیدی وجود نداشته باشد و دیگر عوارض جانبی نیز دفع شود، هیچ کسی نمی‌تواند از این حق مسلم دختران چشم‌پوشی کند.»

و طبعاً بی.بی.سی از این کثافت نمی‌پرسد که اگر «طالبان مخالف آموزش دختران نبودند» پس چرا در دوران امارت پر خون شان که «عوارض جانبی» نیز به زعم خود شان «دفع» بود دختران را خانه نشین کرده با شلاق مورد بدترین توهین ها و شکنجه های حیوانی قرار دادند. حداقل به خاطر اصل ژورنالیستی «توازن خبر» هم که شده، بی.بی.سی نخواسته اشاره‌ای به ددمنشی های این جرثومه های جنایت و ارتجاع داشته باشد که طی حاکمیت ۵ ساله شان چه بر سر زنان آوردند و چطور نسلی را محروم از آموزش و تحصیل کردند.

متوکل می‌گوید که امروز با گذشتن از زیر کمان رستم امریکا و دریافت بسته های دالر خود را طرفدار حقوق زنان جا می‌زند، در دوران وزارتش در جواب خبرنگاری که با اشاره به اعدام زرمینه در غازی استدیوم کابل از او پرسید چرا شما استدیوم ورزشی را که جایی برای لذت بردن است به جای اعدام زنان بدل کرده‌اید به سبک یک فاشیست تمام عیار جواب داد:

«وقتی عدالت بالای کسی عملی می‌شود این خود لذتبخش است، اگر غریبه‌ها درین زمینه اعتراض دارند، بفرمایند برای ما یک جای خاص به خاطر اعدامها اعمار نمایند.»

در گزارش به طالبان تسلیم شده امریکایی طوری تبلیغ شده که گویا اینان کسانی هستند که از برکت همنشینینی با «غربی های متمدن» و تحت پرچم



آنان قرار گرفتن، به انسانهای نورمال و قابل قبول جامعه تبدیل شده اند. ضمناً فردا اگر امریکا لازم بداند، سر برادران «ناراض» طالب را هم در آخور قدرت کابل با برادران آدمکش تنظیمی شان یکجا ببندد، به شرطی که سایه امریکا از سر افغانستان کم نشود، پیشرفت<sup>(۱)</sup> های فراوان دیگری برای اهلی ساختن این مخلوقات عصر حجر هم نصیب مردم ما خواهد شد.

در گزارش بی بی سی آمده:

«این کوشش‌ها در گوشه‌ای از شهر کابل به هر دلیلی که باشد، برای بسیاری از شهروندان افغان امیدی برای تغییر است.»



طالبان در دوران امارت پر خون شان دختران را خانه نشین کرده با شلاق مورد بدترین توهین ها و شکنجه های حیوانی قرار می‌دادند.

بلندگوی بریتانیا تلاش می‌کند با این شیادی، مردمی را که تیر جنایت و بربریت طالبان را تا امروز در قلب شان احساس می‌کنند فریب دهد. آنانی که ناآشنا به تاریخ افغانستان هستند و از عمق ایدئولوژی طالبان و سایر برادران همفکر بنیادگرای شان آگاهی ندارند که چگونه ابتدا انگلیس و بعد هم امریکا از اسلام و بنیادگرایی منحیت وسیله‌ای

بسیار مناسب برای قلع و قمع مخالفان تسلیم ناپذیر و به انقیاد کشاندن و تحمیق مردم در مستعمراتش استفاده کردند، ممکن فریب این نوع تبلیغات رذیلانه را بخورند و به عبث «امیدی برای تغییر» داشته باشند که با سپردن چند چوکى به باند ملاعمر و گلبدین بساط جنگ از افغانستان برجیده شده و صلح و رفاه به این کشور برمی‌گردد. اما اکثریت مردم ما به تجربه دریافته اند همانگونه که ماهیت نوکران تنظیمی امریکا با پوشیدن دریشی و نکتنایی تغییر نکرد و همچنان به غارتگری و وحشیگری خود با رنگ و لعاب تازه‌ای ادامه

دادند، چوپه های طالبی امریکا نیز با تغییر قیافه، افکار و آماش فاشیستی شانرا به نفع مردم تغییر نداده بلکه محیلانه تر به شرافکنی و خیانت شان ادامه خواهند داد.

در حالیکه اولاً ممکن نیست این لشکر جهل، یک انچ از خواستهای ضد انسانی، ضد زن و ضد آزادی شان که سالهای سال از طرف باداران در وجود آنان حقه شده، بگذرند. زیرا تحصیل در مجموع و تحصیل زنان بطور اخص باعث آگاهی و بیداری مردم شده و تن به انقیاد بنیادگرایان به عنوان دشمنان داخلی و اشغالگران به عنوان دشمنان خارجی نمی نهند چیزی که استعمارگران این صاحبان طالبان از آن در هراس اند. آنچه را طالبان تحت عنوان «تعلیم و تربیه» در نهادهایی نوع «پوهنتون افغان» به کودکان و جوانان ما می دهند در واقع ضدیت با علم و دانش و هرگونه مظاهر پیشرفت و ترقی است. اینان زیر نام تحصیل به جوانان ما زهر بنیادگرایی و انتحار و مزدوری و غارتگری را تدریس می کنند.

در یک کشوری با حداقل اصول دموکراتیک، خاینانی از نوع ملامتوکول، ملاضعیف و.... به خاطر فاشیزم و بربریت شان در برابر مردم و وطن ما و چاکری شان به استخبارات پاکستان تحت محاکمه قرار می گرفتند، اما دولت کرسی به این افراد بیمار و پلید اجازه می دهد که آزادانه به مشوب ساختن اذهان کودکان و جوانان ما ادامه دهند و نسل جدیدی از عناصر ضدملی و ضدترقی و پیشرفت را برای برنامه های آینده شان تربیت نمایند.

ثانیا اگر به اثر مصلحت، لزوم دید و فشار های بادار تن به قبول این ابتدایی ترین ارزش انسانی بدهند، به معنی تغییر ماهیت این عناصر به شدت وطنفروش و مزدور بیگانه نیست. مردم ما بخاطر این همه خونهای بیگناهی را که این لشکر وحشت زیر نام اسلام و با جنون مذهبی انتحاری و غیر انتحاری ریخته اند، قتل های عامی که به راه انداخته اند، ویرانه هایی که در وطن ما به جا گذاشته اند، آثار باستانی ای را که نابود و به یغما برده اند، به تحقیر و توهینی که در برابر مردم مرتکب شدند خلاصه هزاران شری که درین وطن براه انداختند ممکن نیست به آسانی از بازخواست و محاکمه آنان بگذرند.

طالبان اینرا نیز دریافته اند که تنها با فراگیری دروس مدارس قرون وسطایی پاکستان قادر نیستند در آینده به دولرداری و مناسبات شان با جهان ادامه دهند، به همین خاطر طالب بچه هایی از نوع رحمت الله هاشمی را به مهمترین یونیورسیتی امریکا جهت تحصیل می فرستند و نمایندگان شان در دفتر قطر

نیز انگلیسی می‌پرانند. و شکی نیست که در این پوهنتون جدید به شکار جوانان ناآگاه و تربیت آنان به مثابه سخنگویان و مقامات آینده شان تلاش خواهند کرد.

ثالثاً ضدیت و مخالفت بنیادگرایی با علم و تحصیل امر تضادفی نیست، بلکه تاریخ صد سال اخیر افغانستان ملامال از ضدیت حیوانی آنان با هر نوع پیشرفت و ترقی و بخصوص نهضت زنان بوده است.

گلبدین مزدور آی.اس.آی در زمان سلطنت ظاهرشاه بر روی دختران مکاتب تیزاب می‌پاشید تا مانع تحصیل شان شود؛ حبیب‌الله کلکانی دست نشانده انگلیس دروازه تمام مکاتب را بست؛ دو دهه تمام در مکاتب تحت نظارت تنظیم‌های اخوانی به کمک مستقیم امریکا به کودکان معصوم ما به جای علم، خشونت و افکار ضدانسانی تدریس می‌شد، طالبان به امر بادران پاکستانی شان یکی از وظایف خود را اگر دیروز بستن تمام مراکز تحصیلی و کار برای زنان می‌دانستند، امروز مکتب سوزی، معلم کشی و تهدید زنان شاغل را وظیفه شرعی خود می‌دانند. آنان از مکاتبی که سر و کار شان با علم تمدن است نمی‌توانند سرپازگیری کنند، این فقط مدرسه‌های دینی است که می‌توانند انتحاری‌های خود را پرورش دهند.

بقیه در صفحه ۵۰



طالبان سابق تنها مدارس دینی پاکستان را منحیت مراکز طالب کشی و تربیت انتحاری در اختیار داشتند، حال آزادانه در کابل نیز از طریق نهاد‌های به اصطلاح تعلیمی شان اینکار را انجام می‌دهند.

## نشریات «حزب همبستگی افغانستان» را در کابل و ولایات از آدرس های ذیل بدست آورده می توانید:

### کندز

جاده ولایت،  
قرطاسیه فروشی محمد هارون

### ننګرهار

شهر جلال آباد، چوک تلاشی،  
مقابل گمرک کهنه  
غرفه فروش اخبار و مجلات  
جمیل شیرزاد

### فراه

ولایت فراه، کتابفروشی عزیزی،  
واقع ناحیه سوم، مقابل  
لیسه نفیسه توفیق میر زایی

### کنړ

ولایت کنړ، چغانسرای،  
سرک قوماندانی،  
کتابفروشی احمد ظاهر

### غزنی

ولایت غزنی، بازار سنگماشه،  
سرجوی حوزه، کتابفروشی صبا

### ننګرهار

ولایت ننگرهار، ولسوالی خیوه،  
کتابفروشی سیار

### کابل

نماینده گی انجمن نویسندگان افغانستان  
جوار پارک تیمور شاهی

و

کتاب فروشی غلام نبی اشقري،  
مکروریان سوم - مقابل بلاک ۱۱۲

و

جوی شیر، کتاب فروشی صافی حیات

و

چهار راهی صدارت، شرکت کتاب  
شاه محمد

### بلخ

شهر مزار شریف، چهارراهی  
بیهقی، پوسته خانه شهری  
کتاب فروشی عبدالغفور عرفانی

و

چهارراهی بیهقی،  
مقابل نشنل بانک پاکستان،  
کتاب فروشی فیروز

نویسنده: فرزاد

# شهامت ادوارد اسنودن و بزرگترین رسوایی اطلاعاتی دولت امریکا



درحالیکه دولت امریکا در نقاط مختلف جهان به جنگ و خشونت متوسل می شود، بر آزادیهای فردی مردمش و تمام جهان چنگ انداخته و با راه اندازی حکومت جاسوسی قرن ۲۱ همه کس را تحت نظر دارد، هر روز امریکاییان شرافتمندی ظهور می کنند که خطر را به جان پذیرفته با

افشای اسناد محرم، حکام جنگ افروز را روسیاه و رسوا می سازند.

برادلی مینگ حدود سه سال می شود که به خاطر سپردن صدها هزار سند به وبکی لیکس در محکمه نظامی امریکا تحت شکنجه های روحی و جسمی قرار دارد و جولیان آسانژ به خاطر انتشار اسناد جنایات و پلشتی های دولت

آنکشور بیش از یکسال می‌شود که در سفارت اکوادور در لندن پناه گرفته است. اما این فشارها باعث نشده که دیگران مرعوب شده دست از افشاگری بردارند بلکه برعکس با تشدید خفقان و سرکوب، افراد باوجدان بیشتری قدم در راه برادلی مننگ‌ها می‌گذارند. اینک روزهاست که ادوارد اسنودن سی ساله تازه‌ترین افشاگر اطلاعات محرمانه سازمان جاسوسی امنیت ملی آمریکا (ان.ایس.ای) تحت پیگرد دولت آمریکا قرار دارد چون با بیرون دادن اسناد دست اندازی عظیم این سازمان بر داده‌های آنلاین، بزرگترین رسوایی را برای دولت اوپاما به بار آورده است.

ادوارد اسنودن (Edward Snowden) پیمان کار سابق ان.ایس.ای اسناد اشد محرّم مربوط به کنترل وسیع فعالیت‌های دیجیتال شهروندان به وسیله این سازمان را در اختیار رسانه‌ها گذاشت که به تاریخ ۷ جون ۲۰۱۳ روزنامه «گاردین» بخشی از آن را منتشر ساخت. انتشار این خبر همچون بمبی بود که تمام جهان را تکان داد و برای همگان آشکار ساخت که نهاد‌های استخباراتی آمریکا با یک برنامه سری موسوم به PRISM بر ارتباطات آنلاین تمام جهان چنگ انداخته‌اند.

بعد از درز این خبر، جیمز کلایپر رئیس اطلاعات ملی آمریکا تایید نمود که از شش سال بدینسو دولتش مقادیر بزرگ داده‌های شرکت‌هایی چون گوگل و فیسبوک را به خاطر یافتن تهدید‌هایی علیه امنیت ملی آمریکا جمع‌آوری می‌کند. بازهم «تهدید امنیتی» و «تروریزم» بهانه‌ایست بدست کاخ سفید که به محدود کردن آزادی‌های شهروندان جهان ادامه دهد.

ضمناً مجله «اشپیگل» چاپ آلمان به تاریخ ۲۹ جون ۲۰۱۳ گزارش داد که اسنودن مدرکی در اختیار این مجله قرار داده است که نشان می‌دهد ان.ایس.ای دفاتر نمایندگی اتحادیه اروپا در واشنگتن و مقر سازمان ملل متحد در نیویارک را شنود کرده است. این سند نحوه جاسوسی شبکه‌های داخلی کمپیوتر این دفتر را تشریح کرده است که با واکنش تند کشورهای عضو اتحادیه اروپا مواجه گشت.

همزمان با آفتابی شدن محدوده وسیع جاسوسی اینترنتی توسط ان.ایس.ای، مطبوعات اطلاع دادند که نهاد استخباراتی انگلستان موسوم به GCHQ نیز برنامه مشابه تجسس اینترنتی را تحت نام Tempora به پیش برده تمامی مکالمات تلفنی و اتصالات اینترنتی را تحت نظر دارد.

روزنامه «گاردین» به تاریخ ۱۰ جون بنابر خواست اسنودن هویت او را فاش



نمود چون نمی‌خواست به این دلیل دوستان و همکارانش تحت پیگرد و بازجویی قرار گیرند. او علت این کارش را چنین بیان نمود:

«یگانه انگیزه من این بود که مردم را به این امر آگاه سازم که چه چیزی به نام آنان و چه چیزی علیه آنان صورت می‌گیرد.... من نمی‌خواهم در جامعه‌ای بسر برم که چنین چیزهایی در آن رخ می‌دهند... من نمی‌خواهم در جهانی زندگی کنم که در آن هرآنچه می‌گویم و انجام می‌دهم ضبط می‌شوند.»

او در مصاحبه‌ای با گلین گربنوالد خبرنگار «گاردین» توضیح می‌دهد که یک زندگی بسیار راحت، نامزد، خانه‌ای در هاوایی، شغل مطمئن و یک فامیلی که به آن عشق می‌ورزد دارد اما:

«... من می‌خواهم تمام اینها را قربانی دهم چون وجدانم اجازه نمی‌دهد که دولت امریکا حريم خصوصی همه کس، آزادی اینترنت و حقوق ابتدایی مردم سراسر جهان را با ماشین عظیم تجسسی‌اش که بصورت مخفی راه افشیده است نابود سازد.»

وقتی از او سوال شد که آیا به این نکته فکر کرده که دولت امریکا چه عکس‌العملی در برابر این افشاگری اش انجام خواهد داد گفت:

«بلی، من ممکن به سی.آی.ای تحویل داده شوم. ممکن کسانی را به دنبال من بیاندازند. یا حتی ممکن مراجع ثالث اینکار را انجام دهند، آنان بصورت تنگاتنگ با تعدادی از کشورهای دیگر کار می‌کنند.... ممکن نیست که شما در برابر قوی‌ترین سازمان جاسوسی جهان قد علم کنید ولی کاملاً عاری از ریسک بسر برید.... در عین حال شما مجبورید در مورد چیزی که برای خود تا مهم است عزم به خرج دهید. اما اگر زندگی غیرآزاد ولی پرآسایش برایتان چیز قابل قبول است، و من فکر می‌کنم که جمع وسیع ما بر اساس فطرت انسانی چنین می‌کنیم، پس می‌توانید هر صبح برخیزید، به سر کار

تان بروید، چک های کلانی را در برابر کار ناچیز علیه منافع عامه بدست آورید، بعد شبانه به تعقیب دیدن برنامه های موردنظر تلویزیونی تان بخواهید.»

«ولی اگر درک کنی که این جهانیست که تو در ساختنش نقش ادا کردی و این می تواند برای نسل های آینده بدتر شود، نسل بعدی ای که ساختار ستمکاری امروز را توسعه خواهد داد، درینصورت درمی یابی که باید قبول خطر کنی بدون اینکه به پیامد آن بیاندیشی.»

او در ادامه توضیح می دهد که اگر نیتش از این کار فقط رسانیدن ضرر به امریکا و نفع شخصی می بود می توانست به آسانی اطلاعات را در بازار آزاد به روسیه، که مشتاق اینچنین مواد است به فروش برساند. او ادعا دارد که حتی به مکالمات و ایمیل های رئیس جمهور امریکا نیز می توانست دست یابد:

«من به فهرست کامل تمامی کسانی که به ان.ایس.ای کار می کنند، به مجموع جامعه اطلاعاتی امریکا و وسایل مخفی در سراسر جهان، موقعیت هر مرکز آن و اینکه چه وظایفی دارند و غیره دسترسی داشتم.»



اسنودن به روزنامه گاردین گفت که در گذشته در بخش امنیت تکنولوژی اطلاعات («سیا») کار می کرده است و در سال ۲۰۰۷ با پوشش دیپلماتیک در ژنیو سویس مستقر شد و در

آنجا به مجموعه گسترده ای از اسناد محرمانه دسترسی داشت. وی درباره کار در ژنیو گفت: اکثر چیزهایی که در ژنیو دیدم واقعاً مرا درباره چگونگی عملکرد دولتم و تأثیراتی که این عملکرد بر جهان می گذاشت، ناامید کرد. من متوجه شدم که بخشی از جریانی هستیم که بیش از آنکه مفید باشد، ضرر رسان است.

طی یک دهه گذشته که دولت امریکا با فاشیسم تمام عیار به جنگ و کشتار و حمله بر حقوق دموکراتیک مردم پرداخته، وجدان های بیداری از درون دستگاه خطر به جان خریده دست به افشاگری زده اند. هزاران سرباز ضدجنگ، جنبش وسیع اشغال والستريت، درز صدها هزار سند محرم از طریق ویکی لیکس و غیره همه نمود های مقاومت و ایستادگی مردم امریکا را در برابر حرکت های ضدانسانی و ضددموکراتیک سیستم حاکم در آنکشور به نمایش گذاشته اند.

در سال ۲۰۰۲ نیز یک مقام ان.ایس.ای به نام ویلیام ادوارد بنی فاش نموده بود که این سازمان بصورت غیرقانونی شهروندان امریکا را مورد جاسوسی قرار داده بر اطلاعات آنلاین شان نظارت دارد.



دولت امریکا اسنودن را به جاسوسی متهم کرده و درحالیکه او به هانگ کانگ و از آنجا به مسکو رفته و نهایتاً به کشور اکوادور تقاضای پناهندگی سیاسی نموده، می کوشد او را بازداشت و همانند برادلی مننگ تحت شکنجه و

زدان قرار دهد. اوپاما رسماً از روسیه خواست که او را به امریکا برگرداند اما پوتین به این خواست جواب رد داد. جویندن معاون اوپاما از رئیس جمهور اکوادور خواست که به هیچصورت به اسنودن پناهندگی ندهد. مقامات امریکا ترس دارند که او راز های بیشتر اطلاعاتی امریکا را فاش نماید. اوپاما خود در کنفرانس مطبوعاتی کاخ سفید گفت: «من هراس دارم که او ممکن اسناد بیشتری در اختیار داشته باشد.»

اما در امریکا و سراسر جهان، مردم و عدالتخواهان از او به مثابه قهرمان یاد نموده دفاع می کنند. سازمانها معتبر دفاع از حریم خصوصی کاربران و امنیت اینترنت نیز به دفاع از او برخاسته از دولت امریکا میخواهند که به جای فشار بر او، بر نظارت بی رویه ان.ایس.ای بر اطلاعات کاربران پایان دهد. چندین سازمان مدافع آزادی اینترنت با راه اندازی سایتی از همه درخواست کرده اند که نامه هایی را عنوانی دولت امریکا بفرستند و اعتراض شانرا به خاطر مورد

جاسوسی قرار گرفتن آن دولت ابراز نمایند، میلیون‌ها تن طی چند هفته گذشته کاخ سفید، کانگرس و دیگر نهاد های امریکا را مورد بمبارد نامه های اعتراضی قرار دادند.

لارنس ولکیرسن، سابق رئیس دفتر کولن پاول وزیرخارجه امریکا در مصاحبه‌ای با «ریل نیوز» به تاریخ ۱۸ جون ۲۰۱۳ گفت:

«آنچه در مورد اسنودن می‌دانم اینست که او به خاطر دموکراسی ما و به خاطر حفظ آزادی های مدنی ما نگران است.... آنچه از سخنان کیت الکساندر (رئیس ان.ایس.ای)، جیمز کلایپر (رئیس اطلاعات ملی امریکا)، رئیس جمهور اوباما و .... می‌شنوم، درمی‌یابم که اینان همه احمق ها هستند.... اوباما در کمپاین انتخاباتی اش وعده تصحیح سیستم های موجود را داد، اما به مجرد رسیدن به قدرت در های تحقیق در مورد تخلف های قانونی را بست.»

به تاریخ ۲۶ جون ۲۰۱۳، جمع وسیع از شخصیت های سرشناس امریکا و جهان چون اولیور ستون (فلمساز)، نوم چامسکی (پروفسور و اندیشمند بزرگ)، تام هایدن (نویسنده و فعال سیاسی)، جان پلجر (فلمساز و نویسنده)، نومی کلاین (نویسنده و فعال سیاسی) و هزاران تن دیگر با ارسال نامه‌ای به رئیس جمهور اکوادور، از او خواستند که به اسنودن پناهندگی سیاسی دهد. در بخشی از این نامه آمده است:

«افشاگری های اسنودن نمایانگر تجاوز شدید به حقوق اساسی تسجیل شده در قانون اساسی برای مردم امریکا و حقوق مردم سایر ملت‌هاست. اما به جای تمرکز روی خطراتی که بر آزادی و حریم خصوصی مردم توسط این روشنگری هویدا گردیده و تلاش برای اصلاحات لازمی جهت محافظت حقوق شهروندان، اداره اوباما، کانگرس امریکا و اکثریت رسانه ها یکبار دیگر خشم شانرا به پیام‌آور این قضیه -- افشاگر شجاعی که با قبول ریسک کلان شخصی قدم گذاشت تا مردم امریکا را از آنچه‌ی که به نام آنان صورت می‌گیرد و چیزی که بر آن روا

داشته می شود آگاه سازد، معطوف نموده اند.»  
 «آنچه را اسنودن برملا ساخته است به فعالیت های ان.ایس. ای مربوط می شود که از حراست موجود در لایحه چهارم قانون اساسی امریکا علیه "جستجو و تصرف غیرمعمول" تخلف نموده است. هیچ مدرکی وجود ندارد که افشاگری های او امنیت ملی امریکا را مورد تهدید قرار داده و یا چنین قصدی داشته باشد. به جای رسیدگی به این موارد و حمایت از حقوق مردم امریکا و جهان، یکبار دیگر اداره اوباما تلاش دارد آنانی را خاموش سازد که این تخلفات را برجسته ساخته اند. این در مقوله سرکوب سیاسی جا می گیرد و به شما حق می دهد که به اسنودن پناهندگی سیاسی اعطا نمایید.»



شعار مردم هانگ کانگ در دفاع از سنودن:  
 "شرم بر دولت امریکا"

رازهای تازه یک  
 مشکل جدی دیگر  
 در سیستم جاسوسی  
 امریکا را برملا  
 ساخت که درین روزها  
 مخصوصا سازمانها  
 مدافع حقوق بشر  
 و آزادی های مدنی  
 بر آن انگشت انتقاد  
 می گذارند. اسنودن در  
 واقع کارمند شرکت

خصوصی بوز آلن (Booz Allen) بود که به ان.ایس.ای خدمات ارائه می کرد و از آن طریق به اسناد دست یافته بود. این شرکتهای خصوصی پول های کلان مالیه دهندگان را به جیب می زنند و درحالی به اطلاعات اشد محرم دسترسی دارند که هیچگونه مسئولیتی در قبال مردم نداشته فقط به سودآوری خود فکر می کنند. ازاینرو جمعآوری اطلاعات توسط نهاد های استخباراتی امریکا به این پیمانانه وسیع و جهانی و افتادن آن بدست شرکت های خصوصی که کارمندان شانرا بدون غور کافی جذب می کنند، خطرات جدی را متوجه مردم جهان

# هموطنان درد دیده،

اگر خواهان افغانستان مستقل، آزاد و دموکرات هستید؛ اگر آرزوی سربلندی افغانستان و آسایش مردم مظلوم ما را به دل دارید؛ اگر می‌خواهید علیه جنایات و خیانت‌های اشغالگران و نوکران میهنفروشان نقشی ادا کنید، به حزب همبستگی افغانستان بپیوندید و در تکتیر و پخش نشریات حزب تان هرچه بیشتر و وسیعتر بکوشید!

آدرس: پست بکس شماره ۲۴۰، پسته خانه مرکزی  
کابل - افغانستان

موبایل: 0093-700-231590

ایمیل: info@hambastagi.org

سایت: www.hambastagi.org

فیسبک: facebook.com/Afghanistan.Solidarity.Party

تویتر: twitter.com/solidarity22

یوتیوب: youtube.com/AfghanSolidarity

«حزب همبستگی افغانستان» برای پیشبرد فعالیت‌هایش به حق‌العضویت اعضا و اعانه‌هواداران و دوستدارانش اتکا دارد. با کمک‌های نقدی تان ما را یاری دهید:

Azizi Bank

Koti-e-Sangi Branch, Kabul, Afghanistan

Name: Sayed Mahmood

Account No: 001903204644917





صحنه اعدامی که  
به حماسه بدل شد  
صفحه ۵۶

چه بیباکانه زیر دار  
دلاور مرد آزادی  
تنفر را به لبخندی  
سراسر صحنه را  
با دستی در بندی  
که جلاد زمان را  
سکوت زندگان را  
واژگون می کرد  
شکوه‌مندانه برپا داشت.  
چه «خسرو» گونه اعدامی!  
چه عشق پرور لبخندی!  
که می آموخت؛  
جهان را با تبسم شاد باید کرد  
ستمگر را باید کشت.